

خبرنامہ

Download from: aghalibrary

تاریخ سوسیالیسم



انتشارات رواق با همکاری انتشارات جنبش بزودی منتشر می‌کند :

سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی      مقاله از      خلیل ملکی

اردوگاه سوم و مسائل جهانی      «      ترجمه      «      «

قهرمان در تاریخ      «      «      «      «

درباره فلسطین      «      «      منوچهر هزارخانی

فلسطین مال کیست      تک‌نگاری      «      «      «

نابسامانی‌های کشاورزی در ایران      مقاله از      حسین ملک

Download from: [aghalibrary](http://aghalibrary)





- تاریخ سوسیالیسم ، مقاله
- نوشته : ملکى ، خليل
- طرح آرم : مهندس شعیبى - طرح جلد : رضا مافی
- ناشر : انتشارات روان - با همکاری انتشارات جنبش
- چاپ : فردوسی
- نقل و تجدید چاپ بدون اجازه ممنوع

# تاریخ سوسیالیسم

---

چاپ دوم  
زمستان ۱۳۵۷

---

خلیل ملکی

## می خوانید :

- |    |                                |
|----|--------------------------------|
| ۹  | تکامل تاریخی سوسیالیسم         |
| ۴۵ | سوسیالیسم اروپائی پیش از مارکس |
| ۸۱ | مارکسیستهای پیش از مارکس       |

تکامل تاریخی سوسیالیسم

Download from: [aghalibrary](http://aghalibrary.com)

## پیدایش اصطلاح سوسیالیسم

کلمه سوسیالیسم مانند مفهوم جدید آن در قرون اخیر تازه است. این اصطلاح در مکاتب مختلف، تقریباً مستقل از هم، ولی در تحت شرایط و اوضاع و احوال مشابه پیدا شده است. در ربع دوم قرن نوزدهم در انگلستان و فرانسه این اصطلاح برای مشخص کردن جریانی که در نتیجه انقلاب صنعتی و عاقبت سیاسی و اقتصادی به وجود آمده بود به کار رفته.

مکتب « روبرت اون » از شروع کنندگان عمده سوسیالیسم در انگلستان، اصطلاح آنرا نیز تکوین کرده است. در ۱۸۳۵ اون جمعیت تمام طبقات از تمام ملل را به وجود آورده بود و این اصطلاح در ضمن بحثهای آن مکتب، رواج یافت. در دهه چهارم قرن نوزدهم، لوئی ریبود در مجله L. Raybaud دو دنیا از تواریخ مختلف، سه سلسله مقاله منتشر کرد که عنوان آن سوسیالیست های نوین بود و بعدها این مجموعه در تاریخ ۱۸۴۱ زیر عنوان مطالعات درباره اصلاح کنندگان (رفورماتور)



با سوسیالیست‌های نوین (مدرن) - منتشر گردید. این رساله شرح حال سن سیمون و پیروان او و فوریه و روبرت اون بود. یکی از سوسیالیست‌های اقتصاددان فرانسه بلانکی *Blanqui* با الهام از این مکتب در ضمن درس، اصطلاح سوسیالیسم را به کار برد و متدرجاً این اصطلاح وارد جریان مطالعات علمی گردید، یعنی کلاسیک شد.

در ۱۸۴۱ روبرت اون رساله‌ای زیر عنوان *سوسیالیسم چیست؟* منتشر ساخت و با انتشار این رساله، اصطلاح سوسیالیسم معروف و مشهور گردید.

در فرانسه پیرلارو، از پیروان مکتب سن سیمون گویا برای اولین بار و مستقل از دیگران این اصطلاح را، به معنی نسبتاً دقیق مفهوم آن به کار برده. پیروان مکتب فردیون (اندیویدوآلیست‌ها) به اصالت فرد عقیده داشته و جامعه را تابعی از آن می‌دانستند. جامعه‌شناس اخیر، در مقابل مبالغه اندیویدوآلیسم (که فرد را تابعی از جامعه می‌دانسته) اصطلاح سوسیالیسم را به کار برد و برای جامعه (سوسیته) اصالت اولی را قائل گردید (مجله انسیکلوپدیک نوامبر ۱۸۳۳). بعضی دیگر از مؤلفین در همان عصر، ولی قدری زودتر از او، اصطلاح سوسیالیسم را به کار برده‌اند. ولی نه به آن معنی دقیق اجتماعی که امروز از آن می‌فهمیم، مثلاً پیش از او سوسیالیسم کاتولیکی را در مقابل سوسیالیسم پروتستان قرار می‌دادند. یکی از جامعه‌شناسان درباره «اوراق پایین» و بکتور هوگو در تاریخ ۱۸۳۲ چنین نوشته است: ما نه می‌خواهیم شخصیت را فدای سوسیالیسم کنیم و نه این یکی را فدای شخصیت (از تاریخ سوسیالیسم اروپایی تألیف الی هالوی).

## مسأله‌ای که قرن نوزدهم آن را به وجود آورد و راههایی که برای حل این مسأله پیشنهاد می‌شود

ممکن بود که مانند محققین، ریشه سوسیالیسم را در زمانهای قدیم در تمدنهای اولیه بشر و یامثلاً در انساندوستی نویسندگان روم جستجو کنیم. ولی چون سوسیالیسم مدرن مولود نمودهای اجتماعی کاملاً نوین است، بنابراین برای پیدا کردن منشاء و منبع مستقیم سوسیالیسم مدرن، از قرن نوزدهم دورتر نمی‌رویم. شك نیست که مخصوصاً مطابق منطق سوسیالیسم تاریخ بشر و رشد و تکامل آن وحدتی را تشکیل می‌دهد و بنابراین منظور ما این نیست که ریشه‌های عمیق سوسیالیسم مدرن در قرون گذشته نیست، بلکه منظور این است که مرحله‌معینی از تکامل تاریخی، نام سوسیالیسم را به معنی امروزی خود پیدا کرده است. هر فرضیه علمی که سوسیالیسم هم ادعا دارد که يك فرضیه علمی باشد، برای توضیح آزمایشهایی است که در طبیعت و یا در جامعه وجود دارد. اگر سوسیالیسم در قرن نوزدهم پیدا شده برای این است که در این قرن آزمایش‌های نوین و واقعیت‌های نوین به وجود آمد و یا به عبارت دیگر جریان تاریخ مسائلی را طرح کرد که احتیاج به تشریح و توضیح شدن و راه حل پیدا کردن داشت. انقلاب صنعتی به وجود آمده، عده‌ای از کارگران را در شهر جمع کرده بود. از طرفی تشکیلات منظم و مرتب در داخل هر کارخانه به وجود آورده بود. ولی از طرف دیگر کارخانه‌ها از همدیگر و از نقشه و محصول هم خبر نداشتند. یعنی به عکس داخل کارخانه که در آن نظم و انضباط در کار بود مابین مجموع کارخانه‌های کشور يك هرج و مرج و بی‌نقشگی وجود داشت که منجر به بحران، می‌شد و بی‌کاری

### تکامل تاریخی سوسیالیسم / ۱۳

عده‌ای و کار کردن بیشتر از حد لزوم عده دیگر را الزامی می‌نمود و خلاصه فقر طبقه کارگر را به وجود می‌آورد .

ماشینیسم در همه جا توأم با فقر و بدبختی میلیون‌ها و خوشبختی و رفاه عده‌ای معدود می‌گشت. انقلاب صنعتی، اصول منفور و پوسیده قرون وسطائی را از بین برده بود . ولسی بهشت موعود نویسندگان پیش از انقلاب و عدالت اجتماعی را به همراه نیاورده بود . سرف ( رعیت در قرون وسطی که روابط مخصوص با ارباب داشت) قرون وسطائی به برده صنعت نوین تبدیل شده بود و پول دوره سرمایه داری جای شمشیر قرون وسطائی را گرفته و یک قدرت برنده تر از شمشیر و نیروئی مخرب تر از توپ و تفنگ از خود نشان می‌داد .

صنعت پس از تسخیر قلمرو ملی و اشباع کردن بازار داخلی و محلی ، سرحدات را زیر پا می‌گذاشت و در صدد تسخیر جهانی بود . این قوه انبساط صنعت که گاهی با قوه منفجر کننده نیز، همراه بود ، در برخورد با سرحدات ملی دیگر و مخصوصاً در برخورد خود با منافع قدرتهای صنعتی دیگر موجب جنگهای بی سابقه می‌شد. تأثیر آن جنگها در داخله حس می‌گردید. خرج هنگفت قشون کشی ها و پیروزیها و شکستها بر دوش طبقات سوم تحمیل می‌شد ، بیکاری به وجود می‌آمد. فقر و بدبختی که حتی در قرون وسطی نیز وجود نداشت، با سرعت تکامل صنعت عمومیت پیدا می‌کرد. این وضع وجود داشت، دانشمندان و جامعه‌شناسان لازم بود که وجود آن را محرز بدانند و تشریح کنند و راه حل نشان دهند .

سوسیالیسم نه تنها سعی و کوشش برای تشریح وضعی است که

انقلاب صنعتی به وجود آورده ، بلکه در مرحله اول برای فهمیدن اساس و پایه این وضع است و در مرحله دوم برای نشان دادن راه حلی است که این وضع را عوض کند .

یعنی سوسیالیسم مانند بشر دوستان خیر، در این صدد نیست که وجود فقر و بدبختی را اعلام کند و به وسیله صدقه و خیریه برای تعدیل آن و یا برای از بین بردن آن ، از راه خیرات و مبرات اقدام کند؛ بلکه وظیفه سوسیالیسم این است که پیدا کند فقر و بدبختی از کجا ناشی است و سرمایه داری که به وجود آورنده انقلاب صنعتی است چگونه فقر را نیز به وجود می آورد و سرمایه داری و فقر چرا لازم و ملزوم هم اند. سوسیالیسم پس از تشریح مکانیسم سرمایه داری و قوانین رشد و تکامل صنعت ، راه حلی را که متناسب با از بین بردن این تناقضات باشد جستجو می کند.

### مکاتب لیبرالیسم و سوسیالیسم که داشت تکوین می شد سرمایه داری و نتایج آن را چگونه تشریح می کردند

برای لیبرالها جامعه بشری عبارت از مجموعه افرادی است که رابطه آنها را پول تشکیل می دهد . حقوق افراد و مالکیت آنها و پیمانهای که بین افراد بسته می شود نیز محترم اند. مبادله و بازرگانی رابطه ای است که جامعه را از افراد مستقل به وجود می آورد .

مبادله به نفع یکطرف نیست، بلکه به نفع هر دو طرف است. زیرا فروشنده در ازاء آنچه لازم ندارد و یا از آن بیشتر از ضرورت خود دارد، چیزی را که لازم دارد به دست می آورد و خریدار نیز احتیاج خود را در مقابل آنچه به آن احتیاج ندارد و یا بیشتر از حد احتیاج دارد به دست می آورد .

اگر فروشنده در مقابل جنس خود پول به دست می آورد، برای این است که پول معادل آن است و به کمک آن احتیاج خود را می تواند بر آورد. پس در مبادله و بازرگانی طرفین نفع می برند. توسعه مبادله و بازرگانی به تمام جهان لیبرالها را تحت تأثیر قرار می دهد.

لیبرالها مداح صنعت و انقلاب صنعتی هستند که از کره زمین يك

جمهوریت بازرگانی به وجود می آورد ( *Republique Mercantille* )

آدام اسمیت) و بزرگترین سعادت برای بزرگترین عده را فراهم می سازد.

سرمایه داری صنعتی در انگلستان ابتدا در نساجی های یورکشیر

که پشمباف بود پیدا شده بود و در کارخانه های نساجی پنبه لانکاشیر

که در نتیجه جریان آب به کار می افتاد تکمیل گردیده بود. اختراع بخار

و ماشین مربوط به آن، استخراج ذغال سنگ را راحت و فراوان ساخته

بود و این خود تأثیر مستقیم در تکامل صنعت فلزات، که احتیاج به ذغال

و کک دارند، به وجود آورده بود. صنایع کوچک متفرق و پراکنده و منقطع،

جای خود را به کارخانه متمرکز و مترقی و چوب جای خود را به آهن، و

دوک جای خود را به ماشین داده بود. در شمال انگلستان، صنایع در رشد

و تکامل بود. تولید در نتیجه تکمیل اختراعات، مرتب، بالا می رفت

و ضرورت پیدا کردن بازارهای دور دست حس می شد. صنعت و نیروی

محركه، جاده های زمینی و دریائی را تسخیر می کرد و ارتباط صنعت

را با بازارهای دور دست برقرار می ساخت. الکتریسته و تلگراف، بی سیم

و غیره، رابطه را سریع و کوتاه و راحت می کرد. سرعت جریان تاریخ

در قسمتی از قرن نوزده، بیشتر از سرعت آن در طی هزاران سال گذشته

بود. از سال ۱۸۳۰ تا شروع قرن بیستم وقایعی اتفاق می افتاد که از

زمان جمشید تا عصر ماشین ، اتفاق نیفتاده بود . تمام این جریانات از طرف لیبرالها و سوسیالیستها دو نوع کاملاً متمایز و شاید متضاد، تفسیر می شدند . لیبرالیسم خوش بین ، این جریانها را با مبادله توضیح می داد و آزادی آنرا سعادت بشر می دانست. ولی سوسیالیسم به حوادث و وقایع غیر قابل انکار ، اشاره کرده و رشد و تکامل سرمایه داری را ، بدبختی اکثریت بزرگ و رفاه و ثروت اقلیت کوچک تلقی می کرد. جریانهای آینده نیز نشان می دادند که حق با سوسیالیستهاست و لیبرالها مجبور بودند که تئوری و نقطه نظر خود را دائماً تغییر دهند. تا امروز که از تئوری آنها، تقریباً دیگر چیزی باقی نمانده است. سوسیالیسم تنها به انتقاد ساختمان سرمایه داری اکتفا نمی کرد . از همان اول کار با استفاده از جریان تکاملی و تناقضات سرمایه داری ، راه حل های مناسبی که جریان حوادث خود ، آنها را نشان می داد، تکمیل و پیشنهاد می کرد. تجزیه و تحلیل سوسیالیسم از سرمایه داری و راه حل های پیشنهاد شده ، خود نیز دچار همان جریان تکامل تاریخی بودند. یعنی با پیش رفتن حوادث و پیدا شدن آزمایش های نوین ، ترقی و تکامل می یافتند .

اون در انگلستان و سن سیمون و فوریه در فرانسه ، از پیشقدمان سوسیالیسم بودند. ولی نظریات آنها آنقدر پخته و کامل نبود که بتوان گفت: سوسیالیسم به عنوان يك مکتب و دکترین به وجود آمده است و لازم بود ، که آزمایش های تاریخی نوین و استنتاج های منطقی تر از حوادث و وقایع تاریخی به عمل آید. لازم بود که تمام ترقیات و پیشرفت های صنعتی و اجتماعی و تئوریک ، که تمدن بشر تا آن وقت به وجود آورده بود ، از نومورد مطالعه و استنتاج علمی قرار گیرد و برای حل بزرگترین

مشکلات و تناقضاتی که در مترقی ترین مرحله تمدن خود، با آن مواجه شده بود یک مکتب و یک دکترین متناسب ابداع شود. مطالعه سرنوشت تاریخی سوسیالیسم نشان می‌دهد که، در اول کار جریانها و مکاتب متعدد سوسیالیستی به وجود آمدند. یکی از آنها در حدود اواخر نیمه اول قرن نوزده جریان سوسیالیستی بود که به اسم مارکس موسوم شده بود. در آن زمان هنوز مارکسیسم، یکی از جریانات متعدد بود که به نام سوسیالیسم نامیده می‌شدند. آزمایش‌های انقلابات ۱۸۴۸ و روش بورژوازی و خشونت آنها، نسبت به طبقه کارگر نشان داد که مارکس از سایر پیشقدمان سوسیالیسم واقع بین تر است. انقلاب کمون پاریس در ۱۸۷۱ که تقریباً بدون شرکت مارکس و پیروان او در فرانسه، به وجود آمد، نشان می‌دهد که مع ذلك جریان های نهضت کارگری مستقل از مارکسیسم راه خود را می‌پیمودند. ولی در دوره بعد از کمون پاریس احزاب سوسیال دمکرات که در اروپا به وجود آمدند و تقریباً در یک دوره صلح و تکامل پرورش می‌یافتند همه خود را مارکسیست می‌دانستند. مخصوصاً در این دوره، سندیکالیسم، تنها نماینده نهضت کارگری نیست. بلکه در همه جا این مسأله مورد توجه و قبول واقع شده است که نهضت کارگری، تنها یک مسأله سندیکائی نیست. بلکه احزاب سیاسی سوسیالیستی باید با مداخله در مسائل سیاسی و در دست گرفتن قدرت حکومت، سرنوشت اقتصادی طبقه کارگر را بهبودی بخشند و به مشکلات سرمایه داری، مطابق راه حل سوسیالیستی غلبه کنند.

### سه منبع تاریخی سوسیالیسم

شخصیت مارکس با آشنائی کامل به فلسفه آلمان و به جامعه شناسی

(سوسیولوژی)فرانسه و اقتصاد انگلستان ، به او این موقعیت و خاصیت را داد که بتواند؛ ترجمان تمدن و فرهنگ معاصر خود گردد . هر چند در مقدمه گفتیم که سوسیالیسم عبارت از نمود ( Phenomene ) قرن نوزده است. ولی این مسأله منافات با این حقیقت سوسیالیستی ندارد که این نمود ، مولود سلسله نمودهای گذشته و منشاء سلسله نمودهای آینده است . در قرن نوزده انقلاب صنعتی و مسائل و مشکلات توأم با آن به وجود آمده بود و عناصر فکر سوسیالیستی نیز در دنباله آن تکوین گردیده بود .

برای حل مشکل عصر، که مولود تکامل تاریخی بود ، می بایست يك فرضیه اجتماعی، يك دكترین به وجود آید كه آن هم مولود تمدن حاضر بشر باشد و از تمام تجربیات تاریخ بشر و ترقی و تکامل علوم و فنون و اجتماعیات استفاده کند . تنها اتفاقات و یا انقلابات و مجازات سیاسی نبود که مارکس را به فرانسه و انگلستان کشانید . بلکه مارکس از روی آگاهی پس از مطالعه فلسفه آلمان لزوم مطالعه سوسیالیسم فرانسه و مکتب اقتصادی انگلستان را مورد دقت قرار داد. حالا يك نظر اجمالی به این سه منبع سوسیالیسم که با اسم مارکس توأم شده است بیافکنیم:

## ۱ - فلسفه تاریخ آلمان

حتی بعد از انقلاب فرانسه تا عصر حاضر ، عده ای از مورخان و اشخاصی که دانشمند علوم اجتماعی به خود اطلاق می کنند تاریخ بشر را وقایعی مستقل از هم و مولود هوی و هوس و یا نبوغ و دهاء و یافساد این و یا آن زمامدار می دانند . همانطور که برای بعضی از فلاسفه جهان



پراز اشیائی است که پهلوی هم قرار گرفته‌اند و بنا به گفته لایب‌نیتس روزنه یا پنجره به‌هم‌ندارند؛ یعنی مربوط به‌هم نبوده و یک موجود مستقل و تغییر ناپذیرند و بنابراین یک تعریف جامد و ثابت و لا‌ب‌تغیر علمی دارند موازی با این جهان، طبیعت تاریخ جوامع بشری نیز مجموع وقایع اتفاقی و مستقل از هم بوده‌اند که اشخاص مطابق طبیعت خوب و یا بدشان آنها را به‌وجود می‌آورده‌اند.

بالعکس پس از انقلاب فرانسه و سایر انقلابات اجتماعی این مسأله روشن شد که محو و نابود شدن مرحله ملوک‌الطوایفی و پیدا شدن مرحله سرمایه‌داری در دنباله آن یک مسأله اتفاقی نبوده و انقلاب فرانسه نیز مولود نبوغ و یاهوی و هوس رهبران و دانشمندان نبوده است؛ بلکه یک مرحله اجتناب ناپذیری بوده که اشخاص و افراد نیز مطابق منافع خود و یا منافع طبقاتی، برای از قوه به فعل آمدن آن نمود اجتماعی کمک کرده‌اند.

مطالعه نوین تاریخ نشان داد که نظم و قاعده معین و اصول مسلمه وجود دارد که حرکت تاریخ بر حسب آنها تنظیم می‌شود و بنابراین می‌توان حوادث تاریخی را با مطالعه اوضاع و احوال پیش‌بینی کرد و ولادت آن حوادث را تسریع کرد و یا عقب انداخت و از روی آگاهی و هشیاری در جریان تاریخ مداخله کرد و مطابق نوامیس تاریخی به‌عنوان عامل اجتماعی آن تاریخ را ساخت. خلاصه، مطالعه تاریخ و فلسفه تاریخی مستخرج از آن به‌جامعه‌شناس و مورخ اجازه داد تا وقایع تاریخی را بر حسب یک فرضیه علمی واحد و هم‌آهنگ تعبیر و تفسیر کند و تغییر و تبدیل شدن مراحل تاریخی متفاوت را به‌هم‌دیگر از روی همان فرضیه واحد علمی و هم‌آهنگ توضیح دهد و حساب و پیش‌بینی کند. مطابق این

مطالعات و تطبیق آن با جامعه شناسی معلوم شد که اقتصاد پایه و اساسی است که سایر نمود های اجتماعی تابعی از آن هستند. فرمول واحد و هم آهنگی که می تواند چگونگی تمام تغییرات جامعه را به ما نشان بدهد، تابع متغیری از اقتصاد است که سایر پدیده ها و شؤن اجتماعی روی آن بنا شده اند. برای اینکه ساختمان اجتماعی هر مرحله تاریخی از جامعه بخصوص را کشف کرد، در درجه اول باید به ساختمان اقتصادی جامعه توجه کرد. عوامل دیگر که خود مولود ساختمان اقتصادی مراحل گذشته یا حال هستند البته در اقتصاد جامعه می توانند تأثیر فراوان کنند. بنابراین عوامل مختلف اجتماعی وجود دارند؛ هر چند که در آخرین تحلیل به یک عامل می رسند ولی در مراحل آخری تاریخ آن عوامل واقعیت های موجودند که در همدیگر تأثیر متقابل دارند.

همچنین مطابق این مطالعات معلوم شد که علم انسان نسبت به جامعه بشری و طبیعت یک امر نسبی است و در حقیقت خلاصه و ترجمان تکامل تاریخی است که تا آن تاریخ پیش آمده است.

دانشمندان علوم اجتماعی و یا طبیعی با استفاده از گنجینه آزمایشهای بشری و علم نسبی به جامعه و طبیعت در انتظار و استقبال آزمایشهای نوین و استنتاج منطقی از آنهاست که معرفت خود را نسبت به جامعه و طبیعت با آزمایشها و استنتاجهای نوین غنی تر سازد.

## ۲ - مکتب اقتصادی انگلستان

پس از آن که سوسیالیسم مارکس اقتصاد را پایه و بنیان سایر شؤن و نمودهای اجتماعی قرار داده بود، لازم بود که این ساختمان اقتصادی جامعه مورد توجه بیشتری قرار گیرد و بزرگترین کار مارکس

## تکامل تاریخی سوسیالیسم / ۲۱

نیز همین مطالعه بوده است . یعنی ساختمان اقتصاد و سرمایه داری را مارکس مورد تجزیه و تحلیل و مطالعه قرار داده است. مطالعات مارکس با تکیه به مطالعات مکتب انگلستان و مخصوصاً آدام اسمیت و داوید ریکاردو است . این دو دانشمند نشان داده بودند که ارزش محصول و مولود کار است و به این ترتیب فرضیه ارزش که آن را نتیجه نیروی بازوی کارگر می‌داند، پیش از مارکس به وجود آمده بود. او این فرضیه را رشد و نمو و تکامل می‌دهد و با دقت علمی نشان می‌دهد که ارزش هر کالا به کمک زمان کار اجتماعی لازم برای به وجود آوردن آن کالا نمایش داده می‌شود. اقتصاد بورژوازی مبادله یک کالا را با کالای دیگر مناسبات بین دوشیئی معرفی می‌کرد . مارکس با دقت علمی ، مناسبات انسانها را در پشت سر این مناسبات بین اشیاء ظاهر می‌سازد. او نشان می‌دهد که سرمایه دار آن کالا را و آن شیئی را ، مانند کالاها و اشیاء دیگر در بازار عرضه و تقاضا خریداری می‌کند . این کالا ، یعنی نیروی بازوی کارگر به عکس کالاهای دیگر، دارای این خاصیت مفید برای خریدار یعنی برای مالک و یا سرمایه دار است که او می‌تواند از این خرید سود سرشاری ببرد که آن سود در هیچ کالای دیگر وجود ندارد. یعنی قیمت این کالا (نیروی بازوی کارگر) مساوی است با مقداری از ضروریات زندگی که آن کارگر برای ادامه حیات خود و خانواده اش مصرف می‌کند .

ولی در مدت کار قانونی مثلاً هشت ساعت این کارگر می‌تواند ارزشی بیشتر از آنچه برای ضروریات زندگی خود و خانواده اش لازم است ، به وجود آورد . پس این کالای اعجاز آمیز روزی مثلاً چهار ساعت برای تهیه ارزشی که از کارفرما به عنوان مزد می‌گیرد کار می‌کند (کار تأدیه شده)

و بقیه ۴ ساعت را مفت و مجانی برای کارفرما کار می‌کند (کار تأدیه نشده). این قسمت از کار کارگر عبارت از «ارزش اضافی» است که به‌استثمار موسوم است و منبع تمام سودی است که سرمایه‌داری به دست می‌آورد. این فرضیه ارزش اضافی ستون فقرات فرضیه اقتصاد سوسیالیستی است که سرمایه‌داری را تجزیه و تحلیل می‌کند.

به‌وسیله این ارزش اضافی سرمایه متراکم می‌شود و همین سرمایه که از کار اضافی کارگر به‌وجود آمده، نه‌تنها بر کارگر حکومت می‌کند بلکه سرمایه‌داران کوچک را ورشکست کرده و به کارگر تبدیل می‌کند؛ و نیز سرمایه‌زاران را پس از صنعت در دام خود گرفتار می‌کند.

سرمایه‌داران بزرگ که در بازار رقابت سرمایه‌داران کوچک را از بین می‌برند و تمرکز بیشتر در صنعت به‌وجود می‌آورد، متدرجاً موقعیت انحصار را به‌وجود آورده و محکمتر می‌کنند.

و صاحبان صنایع بزرگ برای اجتناب از رقابت متحد می‌شوند: و صدها هزار کارگر را تحت اختیار داشته و میلیون‌ها مصرف‌کننده را در دام خود گرفتار می‌کنند. این صنایع تولیدی عظیم، تولید را اجتماعی می‌کنند؛ یعنی مرکب از صدها هزار کارگر متشکل در کارخانه می‌کنند بدون آنکه سود حاصل از آن اجتماعی باشد؛ زیرا سود را کماکان سرمایه‌دار به جیب خود می‌ریزد ولی رقابت بین انحصارهای بزرگ از بین نمی‌رود، بلکه ادامه دارد. بی‌نقشگی در تولید بحران به‌وجود می‌آورد و برای تهیه بازار ایجاد جنگ می‌کند. فقر و بدبختی و بیکاری

و عدم اطمینان برای توده های بزرگ ایجاد می کند . سرمایه رفته رفته تابعیت کارگر را از سرمایه بالا می برد و او را به برده سرمایه تبدیل می کند .

**ولی در مقابل کارفرمایان متحد انحصاری و قدرت عظیم، اتحادیه کار نیز خواهی خواهی به وجود می آید.**

سرمایه داری در تمام کشورها پیروز شده است. ولی به طور موازی با این پیروزی و با ضرورت غیرقابل اجتنابی ، یک نیروی دیگری ، در تمام آن کشورها به وجود می آید که عبارت از نیروی طبقه کارگر است. پیدا شدن این نهضت عظیم ، نشان می دهد که پیروزی سرمایه داری تنها یک مقدمه ، برای پیروزی کار بر سرمایه است .

### ۳ - انقلاب فرانسه و مکتب جامعه شناسی آن

بعضی ها مایل اند رابطه مستقیم بین انقلاب فرانسه و سوسیالیسم را پیدا کنند؛ صرف نظر از نکاتی که ذیلا اشاره می شود؛ این سعی و کوشش باطل است؛ زیرا انقلاب فرانسه نمودی بورژوازی است، نه پدیده کارگری. انقلاب فرانسه مدافع سرمایه بود ، نه حمایت کننده و مدافع کار . ولی وقتی توجه کنیم که در انقلاب فرانسه طبقه سوم و بورژوازی با هم در مقابل فئودالیت قرار گرفته بودند، می توان پیش بینی کرد که طبقه سوم علی رغم بورژوازی در این انقلاب می بایست انتظاراتی داشته باشد که با سوسیالیسم بیشتر قابل انطباق باشد تا با سرمایه داری. حقیقتاً نیز این نوع تمایلات وجود داشته است. گرچه مبهم بوده و تقاضا کنندگان اغلب ، نمی دانستند چه می خواهند و چون طبقه سوم هنوز به عنوان یک نیروی سیاسی و اجتماعی تشکیل نشده بود و فاقد ایدئولوژی مشخص و تربیت اجتماعی

لازم برای حکومت کردن بود، نتوانست از میوه‌های انقلاب فرانسه برخوردار گردد.

بورژوازی هر وقت با این تقاضاها مواجه می‌شد، به وسایل مختلف طبقه سوم را خفه می‌کرد.

دوره دیرکتوریوم و ناپلئونی و غیره سعی و کوشش بورژوازی، برای در رقیت نگاه داشتن مؤتلف انقلابی سابق و دشمن طبقاتی حاضر بود؛ مع ذلك در انقلاب فرانسه وقایعی پیش آمده است که عبارت از سعی و کوشش سوسیالیستی بوده و از آن گذشته تجربیات و استنتاجاتی که مارکس و دیگر سوسیالیست‌ها از انقلاب فرانسه کرده‌اند، از عناصر مرکب کننده سوسیالیسم مدرن می‌باشد.

بابوف Babeuf که می‌خواست یک دیکتاتوری توده، برای الغاء مالکیت به وجود آرد، در سال ۱۷۹۶ از طرف حکومت بورژوازی توقیف و در سال دیگر اعدام شد. ولی پیروان او افکارش را علی‌رغم عدم موفقیت حفظ کردند؛ که امروز آن افکار را که در دامن انقلاب فرانسه خودنمایی می‌کرد، می‌توانیم سوسیالیستی بنامیم.

همچنین افکاری که تساوی طبقات را می‌خواست کم و بیش رنگ سوسیالیستی داشت. قانون اساسی ۱۷۹۳ نسبت به قانون سال ۹۱ تساوی بیشتر قائل شده بود و مساوات در آن قانون از حقوق طبیعی معرفی شده بود که رابطه با ثروتمند بودن و یا فقیر بودن نداشت. در این قانون اساسی سرمایه با ملك، دیگر يك حق مقدس و غیر قابل خدشه تعریف نشده بود؛ زیرا به وجود آمدن مالکیت‌های عمومی و ملی و محو و نابود شدن حقوق

فئودالی بدون پرداخت غرامت جزو ضروریات روز حوادث جاری گردیده بود .

روبسپرو و سن ژوست Saint Just از لحاظ ضروریات نظامی و بشردوستی سعی و کوشش می کردند که يك اقتصاد ملی به وجود آرند و مانوفاکتورهای دولتی (کارگاه صنایع دستی) برای تهیه اسلحه برای انقلابیون به وجود آوردند و همچنین سعی و کوشش برای ممیزی تولید سرمایه داری ایجاد کرده و از طرف دولت مواد خام تهیه کرده و اجناسی را در موقع لازم مصادره و یا با وضع مالیات در ممیزی دستگاههای عمومی و ملی درمی آورند .

این آزمایشهای سوسیالیستی گذرنده و موقتی بود و با پیش آمد ۹ ترمیدور از بین رفت. در هر حال انقلاب فرانسه از يك انقلاب سوسیالیستی خیلی دور است و خاصیت اجتماعی مشخص کننده آن انقلاب بورژوازی است . سرمایه داری اگر اولین نسل و مولود انقلاب فرانسه است ، سوسیالیسم فرزند درجه دوم و یا از نسل دوم است که در دامن سرمایه داری و برای جانشین شدن به سرمایه داری به وجود آمده و نشو و نما یافته است.

### استنتاجهای مکتب سوسیالیسم از انقلاب فرانسه :

انقلاب فرانسه برای آزادی بود . سرمایه داری خود را پرچمدار آزادی معرفی کرده بود ، هر چند برای رهایی سرف های (دهقانان وابسته به زمین در قرون وسطی) فئودالها و آزاد شدن آنها واقعاً مبارزه می کردند زیرا آزادی آنها برای رو آوردن به کارخانهها به نفع سرمایه داران نبود و

همچنین آزاد شدن تجارت از قیود قرون وسطائی به نفع بورژوازی یعنی سرمایه‌داری بود، مع ذلك پس از انقلاب و مشخص شدن صفوف و هدف‌های آزادیخواهی، بورژوازی در عمل به رقیت درآوردن طبقات زحمتکش از آب درآمد.

این پدیده اجتماعی باعث شد که در فرانسه و انگلستان و آلمان و غیره نهضت‌ها و فرضیه‌های اجتماعی که همه رنگ و روی سوسیالیستی داشتند به وجود آیند. و بخصوص در اوایل کار تمایلات واقع‌بینانه سوسیالیستی داشتند و اغلب امید و آرزوها و فلسفه‌هایی برای اصلاحات در سر می‌پروراندند و جد و جهد‌هایی در این راه می‌کردند.

عده‌ای از این سوسیالیست‌ها تصور می‌کردند که با پند و اندرز حکیمانه و با راهنمایی‌های دانشمندان می‌توان استثمارگران را به قبح اعمالشان آشنا ساخت و بنا به قول معروف تحولی از بالا به وجود آورد.

از این گذشته اغلب این سوسیالیست‌های خیال‌پرست معایب کار و مفاسد موجود را شرح می‌دادند و غیر قابل تحمل بودن آن را تبلیغ می‌کردند؛ ولی آنطوری که باید نمی‌توانستند ریشه فساد را درک کنند و مثلاً صریحاً اعلام دارند که سرمایه‌دار در کجا و کدام نقطه و در کدام يك از روابط اجتماعی خودش عدالت اجتماعی را متزلزل می‌کند و چون اینها نمی‌دانستند و نمی‌توانستند ریشه فساد را پیدا کنند. این است که راه‌حل‌های پیشنهاد شده آنها یا غیر عملی بود و یا مثلاً متکی به خیریه و تهیه دم پخت برای فقرا بود. آنها از تکامل قوانین سرمایه‌داری اغلب بی‌خبر بودند و آن نیرو و قدرت اجتماعی را که می‌بایست ابداع‌کننده جامعه نوین و عدالت اجتماعی باشد؛ نمی‌شناختند.



ولی خوب انقلاب فرانسه و انقلابات معاصر دیگر اروپا برای آنهایی که تاریخ را نمی‌خوانند و آنطوری که باید از تاریخ گذشته نمی‌توانستند استنتاج کنند با وضوح نشان داد که خاصیت این انقلابات طبقاتی است و در عین حال به ساختمان اقتصادی جامعه بستگی دارد. مبارزه طبقاتی در عمل خود را نیروی محرکه وقایع و حوادث تاریخی و اساس و پایه رشد و تکامل اجتماعی نشان می‌داد و کاملاً واضح و آشکار بود که کدام طبقات با مساعدت هم کدام طبقه و یا طبقات را از حکومت برکنار کرده و کدام طبقه جانشین طبقه حاکمه قدیمی می‌شد. سوسیالیست‌ها و از جمله مارکس با وضوح کامل نشان دادند که هیچ طبقه حاکمه باپند و اندرز از حاکمیت خود پیاده نمی‌شود و وعده و وعیدهای آنها در مواقع ضعف برای به دست آوردن فرصت است. انقلابات فرانسه و سایر نقاط اروپا نشان داد که تنها یک مبارزه جدی و قاطع که جنبه طبقاتی دارد، می‌تواند به یک نتیجه مطلوب برسد.

معلوم شد که طبقات حاکمه بدون مبارزه دست از مقام خود نمی‌کشند و برای حفظ و نگهداری حاکمیت خود به هر نوع بیگانگی پرستی و به تسلط دادن بیگانگان تن در می‌دهند، طبقات حاکمه فراری فرانسه که سابقاً سرود میهن پرستی می‌سرودند و طبقات سوم را بی وطن می‌خواندند؛ در عمل نشان دادند که با خونی ترین دشمن فرانسه سازش می‌کردند تا بتوانند دوره حکومت خود را چند روزی ادامه دهند. آن‌ها وابستگی طبقات بالا را به هم و توده‌های ملل اروپا و انقلابیون فرانسه، وابستگی ملل و وجود تمایلات بین‌المللی را در عمل به اثبات رسانده بودند.

مارکس زودتر و صریح‌تر و واضح‌تر از دیگران به فرضیه مبارزه

طبقاتی توجه کرد و در پشت سر تمام انقلابات و مبارزات که اشکال و رنگهای مختلف سیاسی و اخلاقی و اجتماعی و غیره می گرفتند؛ منافع طبقاتی را کشف کرد و نشان داد که سراسر تاریخ بشر عبارت از مبارزه طبقات محروم بر علیه طبقات محروم کننده بوده؛ و یا عبارت از حمله های نوین طبقات حاکم بر توده ملل محروم بوده و هست .

تجربه نشان داد که مردمان خیرخواه و اصلاح طلب و پند و اندرز دهنده در موقع مناسب درست فدای همان عناصر هیأت حاکمه می شوند که آن مردمان با حسن نیت می خواستند با پند و اندرز آنها را به راه راست هدایت کنند .

سوسیالیست ها از تجربیات انقلاب فرانسه و انقلابات مشابه و مخصوصاً از تغییرات و تحولات بعد از انقلاب استنتاج کردند که برای درهم شکستن مقاومت طبقات حاکمه تنها يك وسیله مؤثر وجود دارد:

باید در داخله جامعه ای که ما را احاطه کرده است ، نیروهایی را کشف و آنها را روشن کنیم و برای مبارزه متشکل سازیم که آن نیروها آماده باشند و حتی از لحاظ موقعیت اجتماعی مجبور باشند نیرویی را به وجود آورند که کهنه و پوسیده را کنار گذارند و تازه را ابداع کنند و جای آن بنشانند .

\*\*\*

این بود خلاصه سه منبع یا سه کشور از دنیای متمدن و مرفعی که هر کدام مراحل از تکامل را طی کرده بودند و سوسیالیست ها و مخصوصاً مارکس آن منابع را مورد استفاده برای ساختن مکتب سوسیالیستی قرار دادند .

## ۵- دو تمایل در سوسیالیسم از لحاظ شکل دولت و روش تحولات اجتماعی

در تاریخ تکامل سوسیالیسم، بطور وضوح از همان مبدأ و منشاء آن دو تمایل مختلف (اگر نخواهیم متضاد بنامیم) کاملاً مشخص می‌شود. یکی از این دو تمایل متوجه انتقاد جلدی از جنبه لیبرالیسم سرمایه‌داری، ورقابت و بی‌نقشگی است. طرفداران این تمایل سوسیالیستی نه تنها بی‌نقشگی اقتصادی سرمایه‌داری را انتقاد کرده و سوسیالیسم را از لحاظ اقتصادی عبارت از عمل سازمان دادن و اداره کردن و هدایت نمودن و یا رهبری کردن تلقی می‌کردند، آنها از لحاظ سیاسی نیز، آزادی‌های دمکراتیک را خلاف خاصیت سازمان دهنده تلقی می‌کردند بلانکی را که شورشی مداوم نامیده‌اند؛ به گفته یکی از سوسیالیست‌های معاصرش، نسبت به آزادیهای دموکراتیک، این‌طور اظهار عقیده می‌کرده است: باید به‌شؤون مجامع ملی مشورت‌کننده خاتمه داد. او مجامع ملی را این‌طور تعریف می‌نموده است:

محل تلاقی شهوات، پستیها، عبودیت‌هایی که به چکمه

هر قدرت بوسه می‌زند.

برای بلانکی انقلاب عبارت از حکومت دیکتاتوری اقلیت روشنفکری مطابق نمونه حکومت نظامی است که بدون ممیزی حکومت کند؛ ولی پس از ایجاد یک تربیت انقلابی کافی، به مردم آزادی دهد. بابوف نیز دیکتاتوری حزب خود را مرحله‌ای برای استقرار سوسیالیسم تلقی می‌کرد.

در مقابل این سوسیالیست‌های معتقد به تسلط یا سلطه **Autoritaire**

باکونین و پرودن و دیگران قرار گرفته‌اند که اولی جدی‌تر و دومی معتدل‌تر به از بین بردن قدرت دولت یعنی به Anarchisme معتقداند ترجمه کردن آنارشیسم به هرج و مرج طلب‌گرچه در زبان عادی صحیح است ولی از لحاظ تعریف سوسیولوژی کاملاً غلط و بی‌معنی است:

برای سوسیالیست‌های آنارشیست نشو و نمای آزاد فرد در درجه اول اهمیت است. در آنجا افراد خود را از قیومت حکومت آزاد می‌کنند و تشکیلات اجتماعی و اقتصادی در جامعه بدون طبقه، بدون ضرورت پیروی از يك رئیس یا طبقه حاکمه که حکومت کند اداره می‌شود. سوسیالیست‌های دیگر و تمایلی از سوسیالیسم که معتقد به سلطه است، به وضعی که آنارشیست‌ها آن را طالب‌اند؛ پس از طی مرحله دیکتاتوری می‌خواهند برسند. ولی باکونین و معتدل‌تر از او پرودن و پیروان وهم-مسلمان آنها، بدون اعتقاد به مراحل می‌خواهند بر جامعه که در آن عوض حکومت بر اشخاص به اداره اشیا می‌پردازند؛ برسند. این سوسیالیست‌ها و سایر مخالفین قدرت دولت (اتانیسم) به سوسیالیست‌های دیکتاتوری، این سرزنش را می‌کردند و می‌گفتند که آنها از دولت يك زندان به وسعت کشور می‌خواهند درست کنند. باکونین از کمونیسم معتقد به سلطه و یا به دیکتاتوری آینده این توصیف را کرده است:

در آنجا يك طبقه نوین يك دستگاه نوین مرکب از سلسله مراتب دانشمندان واقعی و مجازی وجود خواهد داشت، و دنیا تقسیم خواهد شد، به يك اقلیت که به نام علم، به يك اکثریت جاهل، حکومت خواهد کرد (۱).

تکامل تاریخی سوسیالیسم / ۳۱

پرودن که از قدرت غیر مسؤول موسوم به توده‌ای مانند طاعون نگران بوده ، معتدل‌تر از باکونین ، ولی در عین حال جدی این طور اظهار عقیده می‌کرد :

دموکراسی يك پارچه فشرده شده که در ظاهر روی دیکتاتوری توده‌ها بنا شده. اما در آن جا توده‌ها هیچ قدرتی ندارند ، مگر آنچه را که برای تامین عبودیت همگانی لازم است (۱) .

مابین این دو تمایل کاملاً متمایز از هم که به تضاد نیز نزدیک می‌شوند ، نظر مارکس و پیروان او نیز قابل توجه است .

**کوشش مارکس برای ترکیب دو تمایل با فرضیه «دولت در حال مردن» .**  
**منشاء دو تمایل در مارکسیسم در افکار خودمارکس است :**

مارکس با توجه به دو تمایل که بین سوسیالیست‌ها بود ؛ سعی می‌کرد ، با فرضیه دولت در حال مردن نه اینکه آنها را با هم تلفیق کند بلکه از آن دو تمایل ، يك ترکیب منطقی (سنتز) بدست آورد ؛ می‌بایست دولت در حال مردن او ، اولاً و در مرحله ابتدائی انقلاب جانشین طبقه حاکمه شود ، و پرولتاریای متشکل مبدل شده به طبقه حاکمه ، بقایای بورژوازی و بوروکراتهای موجود را از بین ببرد . ولی به مجرد ملی شدن وسایل تولید و توزیع ، آن دولت دیکتاتوری شروع به مردن تدریجی کند . هدفی را که پرودن و باکونین و دیگران دفعتاً می‌خواستند بدون طی مرحله عبور بدست آرند ، با مردن تدریجی

دولت بدست آورد. به عبارت دیگر بار از بین رفتن استثمار و سلب مالکیت از سرمایه داران خصوصی و اعلام مالکیت عمومی، يك جامعه بدون طبقه به وجود می‌آید، و احتیاج به نیروی خفه‌کننده دولت متدرجاً از بین می‌رود و سلطه دولت در تمام شئون اجتماعی یکی پس از دیگری جای خود را به ابتکار توده مردم می‌داد. و حکومت بر اشخاص که شخصیت خود را از دست داده بودند؛ متدرجاً به اداره اشیا تبدیل می‌شد و اشخاصی شیئی شده در سیستم سوسیالیسم رشد و تکامل آزاد خود را صد درصد، بدست می‌آوردند.

آزمایش تاریخی انقلاب اکتبر و نتایج حاصله پس از آن، در عمل نشان داده است که فرضیه مارکس؛ مربوط به دولت در حال مردن مطابق انتظار مارکس در نیامده. ولی تطبیق پیدا نکردن این فرضیه مارکس با شرایط روسیه دلیل این نخواهد بود که فرضیه مارکس راجع به دولت در حال مردن در همه موارد نیز صحیح نباشد ولی این آزمایش نشان می‌دهد که فرضیه دیکتاتوری پرولتاریای مارکس همان طور که منطق مارکسیسم هم تقاضا دارد، يك اصل صادق در همه جا و همه زمان نیست.

فورمول نهایی مارکس راجع به فرضیه دولت پس از انقلاب و راجع به انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا پس از تغییرات و تحولات زیاد پیدا شده است و فورمول نهایی هم که عبارت از دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان مرحله عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. مبهم و کلی است و پر واضح است که مطابق منطق مارکسیسم پیش از اینکه يك آزمایش جدی از این نمود اجتماعی به عمل آید نمی‌شد جزئیات آن و

مشکلات و راه حل را آن طوریکه باید و شاید پیش بینی و پیشنهاد کرد. انقلاب ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ تغییرات و تحولاتی در فکر مارکس راجع به روش انقلاب و شکل حکومت ایجاد کرد. آزمایشهای انقلابات نامبرده فکر او را به بلانکی بیشتر متوجه کرده است. ولی نطفه در روش و دو تمایل نامبرده در افکار مارکس وجود داشته و از طرف دیگر، جبر اقتصادی از طرفی و مداخله سیاسی در جریان وقایع تاریخی از طرف دیگر، هر دو در مطالعات مارکس وجود دارند و دو انشعاب بزرگ در مکتب مارکسیسم، منشاء خود را از همان افکار موجود در مطالعات مارکس پیدا کرده‌اند.

توجه زیاد و عمیق مارکس به جریان تکاملی اقتصاد که پایه و اساس تکامل سیاسی و اجتماعی تاریخ را تشکیل می‌دهد منشاء شعبه افکار سوسیال دموکراتهای مارکسیست را تشکیل می‌دهد و از طرف دیگر توجه مارکس به وظیفه انقلابی حزب کارگری و نهضت کارگری برای مداخله و اقدام در جریان حوادث تاریخی و تحمیل يك رژیم انقلابی مترقی نیز؛ پایه و اساس عقاید و اقدامات کمونیست‌ها را تشکیل می‌دهد که خود را پیروان منطقی و وفادار مارکس تلقی می‌کنند. ما تشریح این قسمت از دو تمایل موجود در مارکسیسم را، به آینده موکول کرده و در اینجا به شرح مختصر تحولاتی که در فکر مارکس و انگلس راجع به شکل حکومت و نحوه دیکتاتوری پرولتاریا پیدا شده می‌پردازیم.

تا ۱۸۴۸ مارکس و انگلس روی کار آمدن طبقه کارگر را، متکی به آراء عمومی و تشکیل مجمع ملی انتخابی فرض می‌کرده‌اند. و انقلاب سوسیالیستی را از لحاظ شکل آن شبیه انقلاب کبیر فرانسه و انقلابات

متعاقب آن، با تغییر محتویات آن فرض می نمودند. حکومت مجمع ملی را البته مطابق اصول ژاگوبن معتقد بوده ولی در هر حال هنوز از دیکتاتوری و اعمال جبر و زور بحثی به میان نیامده است .

تجربیهائی که مارکس در انقلاب ۱۸۴۸ بدست آورد و بعضی از تصورات و تخیلات او را، غیر منطبق با واقعیات نشان داد و از عدم ظرفیت انقلابی طبقات غیر کارگری مطمئن شد . افکار او نیز درباره انقلاب سوسیالیستی تغییر پیدا کرد و به نظریه بلانکی که نسبت به مجمع عمومی و پارلمانی بدبین بوده و حتی از آنها اظهار تنفر می کردند ، نزدیک شد .

درمانیفست حزب کمونیست از انضمام پیشه‌وران و دهقانان فقیر به طبقه کارگر بحث می شود ؛ تا بتوان يك اکثریت ملی بدست آورد و به کمک آن اکثریت است که ایجاد انقلاب سوسیالیستی و در دست گرفتن حکومت لازم و یا امکان پذیر می شود .

در سالهای بعد انگلس وقتی از افکار خودش و مارکس در این زمان بحث کرده می گوید :

در آن زمان افکار ما سخت در تحت تأثیر خاطرات و سرمشکهای ۱۷۸۹ و ۱۸۳۰ قرار داشت .

یعنی شکل این انقلاب بود که سرمشق و نمونه انقلاب سوسیالیستی به نظر می آمد .

در ۱۸۵۰ در نتیجه آزمایشهای آموزنده ۱۸۴۸ در رساله مبارزات طبقاتی در فرانسه با توجه به افکار بلانکی که لقب انقلابی دائمی *L'insurgé en permanence* بدست آورده بود، عقاید نوینی اظهار کرد .



تکامل تاریخی سومیا لیسیم / ۳۵

مارکس این بار **دیکتاتوری پرولتاریا** یعنی دیکتاتوری طبقه کارگر را **یک مرحله ضروری برای حذف اختلافات کلی طبقاتی** اعلام کرد. مارکس دیکتاتوری را لازمه حکومت و حکومت را لازمه جامعه طبقاتی تلقی کرده و برای حکومت طبقه کارگر به جامعه طبقاتی که هنوز بورژوازی جزئی از آن جامعه است، دیکتاتوری را لازم و ضروری می‌شمرد و بعدها مارکس به مناسبت بحث از کتاب **دولت و آنا رشی** تألیف باکونین می‌گوید :

باید اجبار را به عنوان وسیله به کار برد زیرا: **اجبار (Violence)** وسیله حکومت کردن است .

این افکار مارکس مطابق رسوم و آداب ژاکوبین است که از بلانکی نیز الهام می‌گیرد و نطفه افکار انقلابی را در بر دارد و از دولت تقریباً همان مفهومی را دارد که مفهوم دولت هگل و جدان و قدرت جامعه را در خود جذب و حل می‌نمود . اشکال مسأله در اینجا است که این موجود قادر مطلق را چگونه می‌توان با فرضیه دیگر مارکس که دولت در حال مردن است ؛ ترکیب کرد . گویا دیالکتیک جامعه می‌بایست این ترکیب را به وجود آورد (ورد و دیکتاتوری را با مردن تدریجی آن ترکیب کند. در هر حال مارکس و انگلس هیچ‌کدام راجع به جزئیات این اشکال، توجه خاص نداشته‌اند و به همین مناسبت جریانهای تقریباً متضاد و یا اقلاً متفاوتی که خود را مارکسیست می‌دانند در تعبیر و تفسیر آن اختلاف پیدا می‌کند .

حتی در موارد مختلف تفسیرهای مارکس از دیکتاتوری پرولتاریا گاه با هم سازش ندارند. در ۱۸۷۱ در رساله **جنگ داخلی در فرانسه**

مارکس منظور خود را از دیکتاتوری پرولتاریا به کمون‌های فدرال تعبیر کرد در صورتی که آنچه جنبه فدرال دارد، تمرکز را سلب می‌کند و به دموکراسی اهمیت بیشتر می‌دهد. کمون‌های فدرالیست به نظر باکونین نفی شجاعانه و خوب تقریر شده دولت می‌باشد به این شکل دیده می‌شود که در تعبیرات سطحی و مختصر که از دیکتاتوری پرولتاریا از طرف مؤسسين اصلی آن گفته شده از دیکتاتوری متمرکز بلانکی گرفته، تا کمون‌های آزاد یخووانه فدرالیست نفی گردیده است.

حزب بلشویک در انقلاب اکتبر شوروی شکل بلانکیست دیکتاتوری پرولتاریا را پذیرفت. کمیته‌های اعتصاب کارگران که بعد ها به سویت (شوری) تبدیل شد؛ می‌بایست، اورگانهای دیکتاتوری طبقه کارگر باشد. ولی این سویت‌ها که اجتماع خود به خود کارگران و دهقانان و سربازان بودند تمرکزی نداشتند و تقریباً همه جا مستقل از هم قدرت را در دست می‌گرفتند. این سویت‌ها را در موقع قدرت خود به حکومت کمون‌های متلون و نیمه مستقل از هم تشبیه کرده‌اند. لنین در مرحله اول این شعار را که تمام قدرت باید به کمون‌ها سپرده شود داد و پس از آن که به قدر کافی در این شوراها نفوذ کرده و قدرت را در آنجا ها متمرکز ساخت و حکومت موقت (کرنسکی) را بدست این سویت‌ها که اورگان دیکتاتوری پرولتاریا معرفی می‌شد از میدان خارج کرده تدریجاً قدرت حزب متمرکز بلشویک جانشین قدرت اورگانهای دیکتاتوری پرولتاریا گردید. و در ۱۹۳۰ با کنفره دوم بین‌المللی کمونیست هرگونه اختیار از آنها سلب شد و دموکراسی فقط به حزب بلشویک پناه آورد. با مردن لنین آخرین آثار ابتکار توده‌ها که هنوز باقی مانده بود؛ از بین رفت و عوض اینکه

ابتکار توده‌ها و دموکراسی تدریجاً از حزب تجاوز و توسعه پیداکنند از حزب هم رانده شد و با تمرکز قدرت در دست اداره سیاسی، کمیته مرکزی دیکتاتوری پرولتاریا ترجمان بلانکیست خود را پیدا کرد و پیش‌بینی پرودن‌ها و باکونین‌ها راجع به آن جامه عمل پوشید و در کشوری که به نام شوراهای کارگری و دهقانی نامیده شده؛ شوراها هیچ اختیاری جز تأمین انضباط بلا اراده کارگران و دهقانان ندارند.

## ۱ - مرحله‌ای که در ۱۸۴۸ خاتمه می‌پذیرد:

می‌توان نیمه اول قرن ۱۹ را که از حدود اوایل قرن شروع شده یکی از مراحل مهم آن دانست. اول در انگلستان و بعد در فرانسه افکار سوسیالیستی که بیشتر تکیه به مسائل اقتصادی دارد، ظاهر می‌شود. مخصوصاً در انگلستان مکتب اون و نهضت اتحادیه‌های کارگری از سیاست دور و در اطراف مسائل اقتصادی دور می‌زنند. صنعت که اول در انگلستان و بعد در فرانسه مرکزیت پیدا می‌کرد، خواهی نخواهی توأم با نهضت کارگری می‌شود. اون در انگلستان فوریه و سن‌سیمون در فرانسه انتقاداتی از وضع حاضر سرمایه داری به عمل می‌آورند. بعضی از آنها بدون اینکه توجه زیادی به منشاء بیماری داشته باشند داروهای گوناگون توصیه می‌کنند و بعضی بدون توجه به مداوا مرض را تشریح می‌کنند. ولی هیچ‌کدام آن‌طور که باید نه منشاء مرض را تشخیص می‌دهند و نه طبعاً داروی درد را به‌طور مناسب پیدا می‌کنند. البته آنها در بدو امر غیر از این نیز نمی‌توانستند، بکنند؛ زیرا صنعت تازه شروع به تکامل کرده بود و آزمایشهای بزرگ و کوچک اجتماعی لازم بود که بتوان

با تکیه به آنها فرضیه سوسیالیسم را به وجود آورد. در هر حال در این دوره عناصر لازم برای به وجود آمدن فرضیه سوسیالیسم پیدا شده و مطالعات اقتصادی انگلستان و پیشنهادات مکتب روبرت اون در انگلستان و سوسیولوژی فرانسه امکان به وجود آمدن سوسیالیسم را از قوه به فعل در آورده‌اند. تا حدود دهه چهارم قرن نوزدهم مطالعات سوسیالیستی در حاشیه مسائل سیاسی سیر می‌کرد و از حدود نقشه‌ها و راه‌حل‌های اقتصادی تجاوز نمی‌کرد. در حدود این تاریخ شارتیسم در انگلستان و امثال بلانکی و لوئی بلان در فرانسه سوسیالیسم اقتصادی را با دموکراسی نزدیک و ترکیب می‌کنند و از اضافه شدن سیاست به نهضت صنفی کارگران سوسیالیسم به معنی و مفهوم اجتماعی آن به وجود می‌آید.

## ۲ - از ۱۸۴۸ تا حدود ۱۸۶۵

دوره سکوت و آرامش و یا خفقان است در انگلستان نهضت سوسیالیستی متوقف می‌شود. در فرانسه پس از ۱۸۴۸ با خشونت خفه می‌شود. در انگلستان با وجود اینکه شارتیسم موفقیت‌های بزرگی بدست آورد و نهضت کارگری را متشکل ساخت مع ذلك با موفقیت طرفداران مبادله آزاد **Libre-échange** نفوذ سیاسی شارتیست‌ها از بین می‌رود تا در آینده به شکل دیگری ظاهر شود.

در حدود نیمه این قرن لوئی ناپلئون با خاتمه دادن به جمهوریت دوم فرانسه به گفته لوئی ریبود باید ضربه سوسیالیسم را خاتمه می‌دهد ولی گیزی **Guizot** جواب می‌دهد این سوسیالیسم است که پیروز می‌شود. ناپلئون سوم نیز برای جلب کارگران و برای ایجاد یک سوسیالیسم

دولتی سعی و کوشش می‌کند ولی سوسیالیسم دولتی آنان با آنچه در مرحله اول مذکور به وجود آمده اگر کاملاً متباین نباشد ؛ لااقل کاملاً متفاوت است . ولی سوسیالیسم مرحله اول در دهه هفتم قرن نوزده دوباره بشکل مارکسیسم زنده می‌شود .

### ۳- از ۱۸۶۵ تا ۱۹۱۴

در دهه هفتم قرن نوزده مارکس ، مشخص‌تر از گذشته ، مرکز نهضت کارگری اروپا می‌شود و مارکسیسم به عنوان دکترین نهضت کارگری تقریباً مورد قبول عامه واقع می‌گردد پیش از این تاریخ جریان مارکسیسم فقط يك نهضت یا تمایل بین تمایلات سوسیالیستی بود . ولی پس از آن احزاب سوسیال دموکرات تمام اروپا خود را مارکسیست می‌دانند . پس از سقوط کمون پاریس اتحادیه بین‌المللی کارگران یعنی انترناسیونال اول رو به انحلال می‌رود در اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیست آلمان مرکز نهضت کارگری می‌گردد . حزب سوسیال دموکرات نیرومند در آلمان به وجود می‌آید و در ۱۸۸۹ بین الملل دوم را به وجود می‌آورد . بیسمارک در تحت تأثیر نهضت کارگری امتیازاتی به طبقه کارگر می‌دهد و در عین حال برای خفه کردن سوسیالیست های آلمان و اروپا اقدامات جدی و اساسی می‌کند .

نهضت کارگری آلمان از هیأت حاکمه بیمه های اجتماعی برای حوادث کار و غیره و برای دوره پیری و مرض بدست می‌آورد و تبدیل به يك قدرت بزرگ اجتماعی می‌شود . ولی با ظهور جنگ جهانی اول رهبران سوسیال دموکرات اروپا نسبت به برنامه بین‌المللی خود وفادار

نمی‌مانند و خیانت می‌کنند و در محل، بین‌الملل دوم را با بحران سقوط مواجه می‌سازند .

#### ۴ - از ۱۹۱۴ تا ۱۹۳۹

در این دوره احزاب سوسیال دموکرات تجزیه می‌شوند و علاوه بر احزاب سوسیال دموکرات رسمی، احزاب کمونیست با انشعاب از آنها به وجود می‌آید و بین‌الملل سوم در مسکو با رهبری لنین به وجود آمده و کعبهٔ آمال عدهٔ زیادی از سوسیالیستهای مؤمن جهان قرار می‌گیرد . در این دوره، نظرها متوجه کمینترن یا بین‌الملل سوم مسکو است و یا متوجه به سوسیال دموکراسی آلمان است که بتواند نمونه و سرمشقی از قدرت تشکیلاتی سوسیالیستهای آلمان را به دنیای متمدن نشان دهد و از طرف دیگر تحولاتی سوسیالیستی در انگلستان و کم و بیش در آلمان پیش می‌رود . با پیدا شدن فاشیسم در آلمان و اروپا انتظار بیشتر متوجه کمونیسم و بین‌الملل سوم می‌شود و شروع جنگ و حملهٔ هیتلر به اتحاد جماهیر شوروی این طور نشان می‌دهد که از سه جریان نام برده نهضت کمونیسم و یابلسویسم شوروی نمونه و سرمشقی برای دنیای آینده خواهد بود . مقاومت بی‌مانند شوروی و نهضت‌های مقاومت اروپا با رهبری کمونیست‌ها این امید و آرزو را تقویت می‌کند . در خلال جنگ، کمونیسم رهبر جهان سوسیالیسم تلقی می‌شود .

#### ۵ - دوره پس از جنگ جهانی اخیر

این دوره که تازه شروع شده و ما در اوایل تکوین آن دوره هستیم نمی‌تواند از لحاظ تاریخی مورد بحث و دقت قرار گیرد ؛ ولی از طرف

دیگر توجه ودقت به این دوره از لحاظ وظایفی که به عهده سوسیالیست‌ها گذارده شده است ؛ خیلی مهمتر و قابل تأمل تراز وظیفه‌ای است که به عهده مورخ است . ما بدون اینکه در این نظر اجمالی اظهار عقیده‌ای نسبت به این دوره بکنیم فقط به شماره کردن رئوس مسائلی که در این دوره برای هر سوسیالیست مطرح است ؛ اکتفا می‌کنیم و بحث و نقد هر چه دقیقتر و عینی‌تر آنها را به مقالات مشروح آینده موکول می‌سازیم.

روش رهبران احزاب سوسیال دموکرات اروپا، روش اپورتونیستی یعنی فرصت‌طلبی و سازش و یا بی‌علاقه‌گی و عدم دخالت در جریان وقایع تاریخی و دنباله‌روی از جریان حوادث از کار درآمده بود و امیدها متوجه احزاب کمونیست گردیده بود . آزمایش‌های دوره پیش از جنگ جهانی و دوره جنگ و مخصوصاً آزمایش‌های پس از جنگ مثل اینکه خیلی از تصورات سوسیالیست‌ها را در باره مصداق خارجی سوسیالیسم واهی نشان داد و بحرانی عظیم در افکار سوسیالیست‌های جهان به وجود آورد .

اینک مسائلی که پس از پیروزی جنگ اخیر برای تمام سوسیالیست‌های جهان مطرح است :

۱- آیا روشهایی که پس از جنگ اخیر دولت اتحاد جماهیر شوروی نسبت به کشورهای موسوم به دموکراسی توده‌ای سوسیالیستی پیش گرفته و روشی که نسبت به ملل کوچک دیگر از قبیل ایران و ترکیه و غیره اتخاذ کرده و همچنین روابطی که با دولتهای بزرگ استعماری دارد و می‌خواهد روی اصول صلح و همزیستی سوسیالیسم و امپریالیسم درکنار هم و موازی هم پیش بگیرد ؛ با اصول سوسیالیسم قابل تطبیق است ؟

۲ - آیا اعلام رهبران مدعی سوسیالیستی دولت اتحاد جماهیر - شوروی راجع به اینکه:

نهضت های کارگری جهان مستقل از اتحاد جماهیر شوروی دشمنی با نهضت کارگری جهان است؛

با حق حاکمیت ملل منافات ندارد :

۳ - آیا اصولی را که کمینفرم پیش گرفته است و منافع نهضت های محلی و ملی کارگران کشورهای مختلف را فدای ستاد فرضی زحمتکشان و با ادعایی می سازد با واقعیت سوسیالیسم وفق می دهد ؟ و آیا این مؤسسه يك مؤسسه بین المللی است؟

۴ - آیا به وجود آمدن يك نهضت کارگری و سوسیالیستی در غرب و آسیا که به مواریث سوسیالیستی وفادار باشد و از اشتباهات دوره اخیر رهبران سوسیال دموکرات اجتناب کند و تمام عناصر مایوس از کمونیسم را هم در کانون سوسیالیسم جمع آوری نماید ؛ ممکن است و یا لازم و ضروری است ؟

۵ - آیا نمود اجتماعی یوگسلاوی و اخراج حزب سوسیالیستی آن کشور از کمینفرم يك مسأله محلی است و یا يك معنای بین المللی پیدا کرده است ؟

۶ - پس از آنکه ظرفیت نیرومند صنعتی جهان از اروپا به آمریکا و شوروی منتقل شده و اروپایی که تا قرن پیش و نیمه اول قرن حاضر در حال مهاجمه و انبساط بود؛ مورد مهاجمه دو دولت نیرومند صنعتی قرار گرفته سوسیالیست های جهان در مقابل سعی و کوشش تمام طبقات اروپا برای مقاومت در مقابل دو دولت آمریکا و شوروی چه سیاستی باید



تکامل تاریخی سوسیالیسم / ۴۳

پیش بگیرند ؟ آیا این مقاومت اروپا امکان‌پذیر است ؟ و آیا اروپا باید در یکی از این دو قطب جذب و حل شود ؟ و یا باید به هر قیمتی از آن جلوگیری کرد ؟

۷ - در صورتی که مقاومت طبقات مختلف کشورهای اروپایی در مقابل دو نیروی مقتدر لازم و امکان‌پذیر باشد ؛ آیا محافظه‌کاران و مرتجعین اروپا امکان نشو و نما و رشد و تکامل سوسیالیسم اروپایی را از بین نخواهند برد ؟ در صورتی که اروپا بعد از جنگ بتواند خود را در مقابل دو دولت مقتدر مستقر سازد ؛ آیا نهضت کارگری اروپا و سوسیالیسم می‌تواند به سرمایه‌داری غلبه کند ؟

۸ - سوسیالیست‌های اروپا در مقابل نهضت‌های ملی آسیا چه روشی باید پیش بگیرند و وظیفه سوسیالیست‌های آسیا در مقابل نهضت‌های ملی و در مقابل اروپای باختری و آمریکا و شوروی چیست ؟

\*\*\*

این شمه‌ای از مسائل مطروحه برای سوسیالیست‌های بعد از جنگ است که همه آن سؤالات مستقل از هم نیز نمی‌باشند ؛ و می‌توان گفت همه آنها به اضافه سؤالاتی که در اینجا طرح نشده جهات مختلف يك مسأله واحد است که عبارت از مسأله نهضت کارگری و سوسیالیسم که گاهی در تظاهر ملی و محلی و زمانی در شکل بین‌المللی و جهانی خود عرضه می‌شود که محتاج بحث و دقت و حل شدن هستند .

سوسیالیسم اروپائی پیش از مارکس

## سوسیالیسم در انگلستان تا ۱۹۴۸

انگلس در کتاب معروف خود موسوم به انتی دورینگ در فصول مختلف و از جمله در قسمت سوم در تحت عنوان سوسیالیسم، شرایط تکوین سوسیالیسم مدرن را به طور خلاصه با مضامین زیر تشریح می کند:

نویسندگان و فلاسفه قرن هیجده فرانسه که پیشقدمان و تهیه کنندگان انقلاب فرانسه بودند و مطابق مقتضیات اجتماعی موجود پیدایش این انقلاب را پیش بینی و تسریع می کردند؛ عبارت از مردان و متفکرین انقلابی بودند که از انتقاد هیچ سلطه و قدرتی رو گردان نبودند؛ و همه چیز را در مقابل میز محکمه عقل دعوت می کردند.

هر سلطه و یا نیروی اجتماعی که نمی توانست هستی و علت هستی خود را در مقابل دادگاه عقل ثابت کند، از طرف فلاسفه قرن هیجده محکوم می شد؛ و به اصطلاح در سبد کاغذ باطله پرتاب می گردید. دولت و تمام اعضاء آن طرز تفکر علمی و تاریخی و هنری و تمام اشکال زندگی اجتماعی بشر، می بایست مطابق عقل و یا طرز عقلانی باشد. یک دولت مطابق عقل

و طرز حکومت و سازمان جامعه عقلانی و عدالت اجتماعی مطلق متکی به عقل می‌بایست به وجود آید. توده مردمی که انقلاب فرانسه را به وجود آوردند؛ مطابق مواعیدی که از این نویسندگان شنیده بودند و انتظاراتی که داشتند با انقلاب فرانسه می‌بایست کمال مطلوب خود را پیدا کنند و يك جامعه و زندگی مطابق عقل و عدالت اجتماعی به دست آرند. ولی حوادث و جریانهای اواخر قرن هیجده و اوایل قرن نوزده که دوره بعد از انقلاب فرانسه است؛ نشان داد هر چند جریانها نسبت به دوره فئودالیتة مترقی و بیشتر عقلانی بود ولی آنقدرها که انتظار داشتند؛ مطابق عقل مطلق از کار در نیامد و حتی در مواردی وضع بدتر از سابق نیز می‌گردید. انقلاب فرانسه که مولود همکاری طبقات فقیر و محروم جامعه با بورژوازی بود و این دو مؤتلف بودند که فئودالیتة و فئودالها را سرنگون کرده بودند. پس از موفقیت، اختلاف منافع اجتماعی پیدا می‌کردند و بورژوازی یا طبقه سرمایه‌دار قدرت حکومت را در دست گرفته و طبقات محروم و فقیر را متدرجاً از نتایج پیروزی انقلاب محروم می‌ساخت.

بورژوازی تازه به دوران رسیده که حتی آن طوری که باید و شاید مستعد و آماده برای حکومت کردن نبود دچار سرگیجه شده بود و دولت مطابق عقلی که مردم انتظار آن را داشتند دچار ورشکستگی شده بود.

حکومت که مطابق تشریح روسو می‌بایست يك قرارداد اجتماعی باشد، در عمل دوره ترور و وحشت بعد از انقلاب از کار درآمده بود و بورژوازی برای فرار از دوره ترور و وحشت اول از حکومت ملی و دموکراسی به دوره فاسد دیرکتوریوم (هیأت مدیره) پناه برده بود و پس از آن حکومت که می‌بایست يك قرارداد اجتماعی بین تمام افراد و طبقات

جامعه باشد ؛ عبارت از دیکتاتوری ناپلئون شده بود که بورژوازی یعنی مؤثرترین عامل انقلاب فرانسه خود را در پشت سر ناپلئون پناهنده ساخته بود.

صلح ابدی موعود ، در عمل جنگ و مهاجمه از کار درآمد که انتهای برای آن فرض نمی شد و بدبختی های اجتماعی را صد چندان می کرد . اختلاف بین فقیر و غنی عوض اینکه از بین برود ، رفته رفته شدیدتر می شد . زیرا سرمایه داری و پیشرفت صنعت و تجارت هر چند که از لحاظ فنی تولید را بهتر و کاملتر می کرد ؛ ولی این صنعت نوین نه تنها زندگی زحمتکشانش را به حداقل می رساند و آنها را برده و سائل تولید متمرکز می ساخت ؛ بلکه در عین حال طبقه متوسط و سرمایه داران کوچک را نیز ورشکست می نمود و این طبقات متوسط و سرمایه داران کوچک در مقابل خود راهی جز تسلیم شدن در مقابل کارفرمایان بزرگ نمی دیدند . خلاصه طبقه متوسط جزء طبقات سوم محسوب می شدند و به عبارت دیگر پرولتاریزه می گردیدند . گرچه در دوره فتودالیته شمشیر ربط دهندة طبقات محروم و محروم کننده بود مع ذلك در ضمن عمل يك سلسله رسوم و آداب اخلاقی و مذهبی و روابط آن (کورپوراسیون) به وجود آمده بود که رابطه بین سرف و ارباب و بین طبقات محروم و محروم کننده را تعدیل می ساخت . در دوره فتودالیته ، اگرچه شمشیر و نیروی مادی ارباب و مالک بزرگترین رابط اجتماعی بود . مع ذلك در آن دوره هر سرف جزئی از خانواده بزرگ فتودال حساب می شد ، کار می کرد . ولی حقی برای رفع احتیاجات ضروری خود به دست می آورد در وضع عادی در آن دوره پیش نمی آمد که سرف نتواند نان به خور نمیری بدست آرد و از گرسنگی

بمیرد. ولی صنعت نوین پول را با قدرت و برندگی بیشتری جانشین شمشیر کرده بود و تمام روابط اجتماعی را همان طور که خواهیم دید به رابطه پولی تبدیل ساخته بود. پول تنها رابطی بود که افراد طبقات سیستم سرمایه داری را بهم ربط می داد. سیستم سرمایه داری دهها و صدها هزار را دچار بحران و بیکاری می کرد.

بیکاران گرسنه که فاقد پول بودند مطابق تقاضای رژیم و عدالت اجتماعی سرمایه داری غیر از مردن و گرسنگی چاره دیگری نداشتند. خلاصه سرف قرون وسطایی با مقایسه به کارگری که تدریجاً برده سرمایه داری می شود تأمین اجتماعی بیشتری داشت؛ زیرا بیکاری و گرسنگی و بی پناهی که کارگر صنعت نوین را هر روز تهدید به گرسنگی و مرگ می کرد در قرون وسطی به این شکل و وسعت و حدت وجود نداشت. جنایات دوره فئودالیت در ظاهر محو و نابود شده بود. ولی در پشت پرده و حمایت پول آن جنایات با شکل دیگر و حتی بدتر از سابق به زندگی خود ادامه می داد. زور و اجبار سابق جای خود را به رشوه و فساد داده بود و پول نیرومندتر از شمشیر کار او را انجام می داد. حق شب اول زفاف از ارباب و فئودال به رؤسای بزرگ کارخانه ها منتقل شده بود.

دوره سرمایه داران برای اشاعه فحشاء و بی ناموسی شکل قانونی با قدرت پول به دست آورده بود؛ یعنی آنچه را شمشیر دوره قرون وسطایی به عنوان زور و قدرت اجرا می کرد، سرمایه داران نوین همان جنایات و فحشاء را بدون سر و صدا با قدرت بی مانند پول اجرا می کردند و شکل قانونی نیز به آن می دادند.

خلاصه بهشت موعود انقلاب که می بایست اجتماع مطابق عقل و منطق باشد؛ در عمل جهنم سرمایه داری شده بود که هیچ عقل و منطقی نمی توانست آن را توجیه و یا تفسیر نماید.

در انگلستان وضع بهتر نبود. حتی در مراکز صنعتی همواره مراکز بدبختی بیکاران به طور موازی با پیشرفت صنعت به وجود می آمد و سرمایه داری در همه جا قدرت تولیدی عظیم را از طرفی و فقر و بدبختی طبقه تولیدکننده را از طرف دیگر به وجود می آورد. فقر و بدبختی و فساد در جامعه سرمایه داری يك واقعیت انکار نشدنی بود. اینها پس از انقلاب صنعتی آزمایش های نوینی بود که می بایست به کمک نویسندگان و متفکرین و جامعه شناسان مورد توجه و بحث و دقت استنتاج قرار گیرد و طبیعتاً اینطور هم شد در انگلستان و فرانسه متفکرین و جامعه شناسان این اوضاع را مورد مطالعه قرار دادند و از مطالعه اوضاعی که انقلاب صنعتی به وجود آورده بود؛ پیشقدمان سوسیالیسم با شروع کنندگان این مکتب به وجود آمدند.

در فرانسه سن سیمون و فوریه و در انگلستان اون این وظیفه را انجام دادند و در دنبال خود با صدها متفکرین متمایل به سوسیالیسم برخوردند و همه اینها بانمضت کارگران که در دامن سرمایه داری به وجود می آمد؛ نیرویی تشکیل دادند که عبارت از سوسیالیسم پیروزمند است که با رشد و تکامل دائمی خود می رفت که قرن نوزده و بیست را در تحت تأثیر و سلطه خود قرار دهد.

امروزه وقتی افکار پیشقدمان سوسیالیسم را مطالعه می کنیم؛ می بینیم که افکار آنان در عین آن که حاکی از نبوغ آنها است در

مواردی مبهم و ناپخته و نارسا و حتی زمانی توأم با تخیلات مضحك شاعرانه است، نباید تعجب کرد، زیرا خواننده امروز خود را از نقطه نظر وضع کنونی قاضی قرار داده و درباره آنها قضاوت می کند در حالی که باید از لحاظ تاریخی قضاوت کرد؛ یعنی باید توجه داشت که آن پیشقدمان در زمانی و در اوضاع و احوالی می زیسته اند که هنوز سرمایه داری صنعتی نوین و مولود نوین آن سوسیالیسم در مراحل اولیه بوده. مقتضای صنعت تکامل نیافته و جریان اجتماعی تکامل نیافته عبارت از تئوریهای تکامل نیافته است. جریان تکامل تاریخ بشر و تاریخ صنعت پیوسته مشکلاتی به وجود می آورد. مسائلی در دستور روز قرار می دهد. ولی همان جریان تکاملی خود راه حل را نیز موازی با مشکلات و مسائلی که محتاج حل شدن هستند؛ به طور موازی به وجود می آورند و نشان می دهند. هر چند این دو جریان موازی با هم پیش می روند ولی طبیعی است که راه حل ها و فرضیه های نسبتاً صحیح و کامل همواره چند قدم عقب تر از خود مشکلاتی هستند که در جریان حوادث ظاهر می شوند.

از این رو واضح می شود که افکار و عقاید و پیشنهادات سوسیالیست های پیشقدم هر چند ناقص و ناپخته و حتی در مواردی مضحك و خیال پرستانه می باشد. مع ذلك سنگ بنایی هستند که جامعه شناسان و متفکرین بعدی با استفاده از آن سنگ بناها کمال و ترقی حاضر را به وجود آورده اند.

آنهايي که به منطق جامعه عقیده دارند نقص و ناپخته گی این پیشقدمان را به نظر تحقیر می نگرند. ولی مطابق منطق تاریخی که ما آن را در مقابل منطق جامعه قرار می دهیم این فرضیه ها و افکار و عقاید ناقص و ناپخته،



پله‌های اول نردبانی هستند که ما را به درجه حاضر از علوم رسانده‌اند .  
اجتماعی چنانکه معلومات کنونی ما نسبت به علم و معرفت یکصد سال  
قبل از این بشر، ناقص و ناپخته است و در عین حال شرط به وجود آمدن  
آن درجه نسبتاً کامل است .

حال نظری به اوضاع اقتصادی - اجتماعی انگلستان و فرانسه در  
شروع قرن نوزده می‌کنیم که چگونه آن اوضاع سوسیالیسم را ایجاب  
کردند و رشد تکامل و توسعه دادند .

آن طوری که در مقدمه دیدیم برای لیبرالها عناصر مرکب کننده  
جامعه بشری موجوداتی مستقل از هم بودند و مبادله کالا ربط دهنده آنها  
به هم بود .

جامعه مجموعه‌ای از افراد است نه اورگانیزی که افراد هر کدام در  
محل خاص و انجام وظیفه خاص با ارتباط مخصوص به هم قرار گرفته  
باشند . تنها رابطی که مجموعه این افراد را به هم ربط می‌دهد و  
به اصطلاح دیگر ملاطی که آجرهای ساختمان اجتماعی یعنی افراد را با  
هم مربوط می‌سازد مبادله است که پول، آن مبادله را امکان پذیر می‌سازد.  
ولی مطالعه دقیق اوضاع نیمه اول قرن نوزده نشان می‌دهد که ساختمان  
جامعه مجموعه اتفافی افراد بدون ارتباط به هم نیست و مبادله کالا  
ارتباط دهنده آنها نیست . مبادله کالا خود مولود يك رابطه اجتماعی  
و اقتصادی نیرومند و قویتری است .

مطالعه اجمالی اوضاع نیمه اول قرن نوزده با صراحت نشان می‌دهد  
آن طوری که لیبرالها می‌خواستند توضیح دهند ؛ حمایت از صنایع و  
سرحدات گمرکی نیستند که توضیح دهنده فقر و بدبختی مراکز صنعتی

هستند ؛ بلکه این فقر و بدبختی طبقه کارگر و آن حمایت از صنایع و سرحدات گمرکی همه مولد یک نمود اجتماعی اقتصادی هستند که عبارت از انقلاب صنعتی است . چون کی در انگلستان با تکمیل ابزار نساجی حرکت رفت و آمدی نخ را تسهیل کرده و نساجی بادست را خیلی آسان کرده بود .

دستگاه نساجی ارك رایت Arkwright ۱۷۶۹ و هارگریو Hargreave ۱۷۷۰ و ماشین بخار جیمس وات ۱۷۶۹ در صنعت نساجی تغییرات و تحولات کاملاً اساسی و بی سابقه به وجود می آورند. دستگاه مکانیک نساجی کارت رایت Carhvght ۱۷۸۵ فن نساجی را به کلی منقلب می ساخت. این تحولات نه تنها صنعت نساجی را منقلب می کردند بلکه وضعیت اجتماعی کارگران صنعت و فلاحت کارگر و کارفرما را دگرگون می ساختند . توسعه صنایع نه تنها وضع کارگران را در شهر عوض می کرد بلکه عده ای از دهقانان را نیز به شهر می کشید نه برای خاطر مزد بیشتری که به آنها تأدیه شود ؛ بلکه برای اینکه جای دیگر، دردهات کاری به دست نمی آوردند .

می بینیم که تکمیل افزار نخ تابنی و پارچه بافی و اینکه افزار کار که توسط کارگر بکار می رفت ؛ به دست ماشین داده می شود و ماشین جای کارگر را می گیرد و وظیفه کارگر نظارت بر ماشین می گردد. تحولی در صنعت و جامعه و روابط طبقات مختلف جامعه به وجود می آرد .

در نتیجه تکمیل ماشینیسیم مراکز صنعتی پیدا می شوند . تولید کنندگان دستی سابق از افزار کارشان جدا می شوند . افزارهای تبدیل شده به ماشین در کارگاه های عظیم و کارخانه ها متمرکز می شوند و

میلیونها مردم عادی از افزار و وسیله کار و تولید متوجه کارخانه و وابسته به آن می گردند . تولید بی نهایت بالا می رود ؛ بازار داخلی را اشباع و محتاج بازارهای نوین خارجی می شود . رقابت به حد اعلاى خود می رسد . حداکثر اورگانیزاسیون و تشکل در داخل هر کارخانه برای موفقیت در رقابت به وجود می آید . ولی حداکثر هرج و مرج در قلمرو اقتصاد ملی به مناسبت رقابت کارخانه داران باهم به وجود می آید . در نتیجه رقابت و تکمیل اجباری ماشین آلات تولید بیشتر از حد و بحران متعاقب آن و بیکاری مزمن و سعی و کوشش برای به دست آوردن بازارهای نوین به وسیله جنگ و تأثیر جنگ در اقتصاد ملی و فقر مالیات دهنده به وجود می آید . در يك طرف وفور وسائل تولید و کالای تولید شده و در طرف دیگر وفور بیشتر از حد تولید کننده؛ یعنی بیکاری .

کارگر از نداشتن کار می میرد به جرم اینکه کالای بیشتر از حد لزوم به وجود آورده است . ملاحظه اجمالی این وضع نشان می دهد که تمام این نمودها و قانون گذاریها و قضاوتها علیه شورشیها و طغیانهای کارگری بدون ارتباط بهم نیستند و همه سلسله علی هستند که یکی با دیگری توضیح داده می شود و تمام این نمودهای اجتماعی و مبارزات طبقاتی و وجود طبقات و شدت اختلاف سطح زندگی اقتصادی طبقات و قانونهایی که برای حفظ و یا تعدیل روابط طبقات لازم می آید و نیروهایی که برای حفظ وضع حاضر به کار می رود همه و همه در آخرین تحلیل به تغییراتی مربوط می شود که تولید را منقلب ساخته و با پیدا شدن انقلاب در وسیله تولید تغییرات و تحولاتی در شؤون اجتماعی لازم آمده . عده ای مخالف این تغییر روابط اجتماعی و عده دیگر خواهان جدی آنند .

ملاحظه سطحی این نمودهای اجتماعی با صراحت تمام نشان می دادند که افراد و عناصر تشکیل دهنده جامعه آن طوری که لیبرالها توضیح می دادند غیر مربوط به هم نیستند. بلکه مطابق توضیح سوسیالیستها کاملاً مربوط به هم می باشند و این رابطه، رابطه تولیدی است که متکی به رابطه استثمار کننده و استثمار شونده است و همین عمل جامعه را تقسیم به طبقات می کنند و مبارزه را ایجاد می نماید. مبادله نیروی بازوی کارگر با مزد آن طوری که توضیح داده می شد مبادله دو شیء مساوی با هم نیست. بلکه مبادله دو ارزش نامساوی است و منشأ تمام تضادهایی است که در جامعه سرمایه داری وجود دارد. حال پس از توجه به این کلیات و اختلاف کلی مکتب لیبرال با مکتب سوسیالیسم که به مناسبت پیدایش صنعت در انگلستان، اول در آنجا پیش آمد به پیدایش و رشد و تکامل جزئیات آن در انگلستان می پردازیم.

توجه به جریان تاریخ و واقعیات و حوادث تاریخی بهترین راهنمای ما در درک صحت و یا سقم قضاوتهایی است که درباره آن وقایع و حوادث انجام شده. پس از قرن هیجده و نوزده حوادث و وقایع جدیدی در تاریخ بشر پیش آمده است که مکتب سوسیالیسم و مکاتب رقیب آن قضاوتهایی در این باره کرده اند. حال ما سعی می کنیم قدم به قدم حوادث و وقایع و قضاوتهای مختلف مکاتب متضاد و متنوع را درباره آنها با هم بسنجیم و آنها را در مقابل هم قرار دهیم که خواننده بتواند درباره آن قضاوت کند.

**توضیحی که لیبرالها در مدافعه از سیستم اقتصادی حاضر می دادند**

طبیعتاً در انگلستان نتایج انقلاب صنعتی واضح تر و آشکارتر و

زودتر از جاهای دیگر ظاهر شد. در اواخر قرن هیجده انگلستان پر از ماشین‌های صنعتی بود. در صورتی که در آن وقت فقط دو ماشین بخار در فرانسه وجود داشت. با زیاد شدن ماشین‌ثروت ملی اضافه‌می‌شد. ولی آزمایش غیرقابل انکار نشان می‌داد که با بالا رفتن ثروت فقر و بدبختی و بحران نیز بالا می‌رود.

جنگ‌های بین سالهای ۱۷۹۲ تا ۱۸۱۵ اروپا را فقیر و بیچاره کرده بود. و پس از معاهده صلح فقر و بحران حالت عادی بخود گرفته بود. انگلستان به عکس سایر کشورهای اروپا متمدول شده بود ولی دولت مقروض گردیده بود زیرا خرج قشون کشیها زیاد و لازم بود که به وسیله مالیات آن قروض تأدیه شود. انگلستان منتظر بود که در دوره صلح يك دوره فراوانی و رواج تجارت و صنعت پیدا شود و قروض خود را تأدیه کند ولی در عمل عکس آن پیش آمد.

در اروپا صنایع نوین به وجود آمد رقابت ایجاد شد. در سالهای ۱۸۱۷ - ۱۸۱۹ بحران ظاهر گردید. برای اولین بار در تاریخ بدون اینکه قحطی وجود داشته باشد و بدون اینکه نقصان در وسایل زندگی وجود داشته باشد؛ جامعه دچار بحران و بدبختی می‌گردید. فقر و بینوایی مردم را مورد حمله و هجوم قرار می‌داد؛ زیرا مردم بیشتر از حد لزوم وسایل زندگی تهیه کرده بودند. جامعه قادر به مصرف کردن تمام تولید خود نبود و عده‌ای از نداشتن مواد تولید شده می‌مردند و یا دچار فقر می‌گردیدند.

سوسیالیستها، این پیش‌آمد را نتیجه علت و معلولی می‌دانستند که علت آن رژیم سرمایه‌داری بود و کثرت تولید و قلت مصرف را

نتیجه منطقی رژیم اقتصادی حاکمه می دانستند. لیبرالها درعین توجه به نقاط ضعف رژیم اقتصادی حاکمه؛ از مدافعین جدی آن رژیم نیز بودند. **لیبرالهای خوشبین** : مکتب لیبرال با تکیه به مطالعات اقتصادی آدام اسمیت به وجود آمده است که ریکاردو نیز کار او را در اوایل قرن هیجده تکمیل کرده است. دیدیم که اساس و پایه این مکتب اقتصادی مربوط به اهمیت و تقدیس مبادله آزاد است که می بایستی سعادت و تساوی و عدالت را برقرار سازد.

در اوایل کار آدام اسمیت تنها به اصول بازرگانی یعنی مبادله بین تولیدکنندگان اهمیت داده و آن را اساس مکتب اقتصادی تلقی می کرد. در فرانسه فیزیوکراتها **Physiocrates** به توزیع ثروت بین طبقات مختلف جامعه اهمیت می دادند. برای اولین بار اصطلاح **طبقه** به معنی اجتماعی آن از طرف فیزیوکراتها وارد در مکتب اقتصاديون شد. آدام- اسمیت با پیروی از آنان فرضیه خود را تکمیل کرد و علاوه بر مبادله به تقسیم ثروت و یا توزیع آن بین طبقات مولده توجه کرد. او سه طبقه اجتماعی را تشخیص می دهد که عبارتند : از مالک ، سرمایه دار و کارگر که هر کدام متناوباً سود زمین ، سود سرمایه و مزد را به دست می آرند. هر چند که آدام اسمیت اعتراف دارد که در رژیم سرمایه داری تقسیم یا توزیع ثروت از عدالت و تساوی پیروی نمی کند. یعنی توزیع ثروت منطبق با کار و کوشش و زحمتی نیست که به کار می رود ، مع ذلك او یکی از مؤمن ترین افراد به تولید کالائی قرن هیجده است .

خوش بین ترین لیبرالها آنهايي هستند که به فرضیه بازار آزاد **Débouchés** معتقدند. به نظر آنان اگر بهر ان تولید بیشتر از حد لزوم وجود دارد

و اگر موانع و مشکلات و بیکاری و فقر به وجود می‌آید همه و همه گذرنده و موقتی و جزئی هستند و مربوط به اساس و پایه رژیم اقتصادی تولید صنعتی نمی‌باشند.

اگر کالائی در نقطه‌ای از جهان کالای دیگری در مقابل خود برای مبادله پیدا نمی‌کند، برای این است که آزادی مبادله بین تمام نقاط جهان وجود ندارد تقصیر از دیوارها و سرحدات گمرکی است که آزادی مبادله را سلب کرده است زیرا در نقطه دیگری از جهان احتیاج به این کالا وجود دارد و کالاهائی در انتظار آن کالا دچار همان سرنوشت هستند. اگر این موانع آزادی مبادله را حذف کنیم تمام کالاها جریان عادی خود را پیدا می‌کنند و به قانون طبیعی مبادله تسلیم شده و از آن اطاعت می‌کنند. به نظر لیبرال‌ها آزادی عبارت از فراوانی و تساوی است و یا به عبارت صحیح‌تر عبارت از تساوی در فراوانی است.

**لیبرالیسم منقد و یا بدبین: مالتوس Maltus** کتاب معروف خود را موسوم به **مطالعاتی روی اصول سکنه و جمعیت‌ها** در حدود سال ۱۷۹۸ که اولین مرحله انقلاب فرانسه خاتمه می‌یافت؛ انتشار داد. مالتوس در مقابل خوش بینی قرن هیجده خود را کاملاً بدبین نشان داده و با محاسبات ظاهراً دقیق ریاضی می‌خواهد نشان دهد که خود طبیعت منکر خوش بینی‌های قرن هیجده و نویسندگان پیش از انقلاب و مداحین بعد از انقلاب فرانسه است.

مالتوس ترقی ثروت بشر را که در نتیجه بهره برداری از طبیعت به عمل می‌آید در مقابل ترقی و ازدیاد جمعیت بشری قرارداد و عدم تناسب آنها را می‌خواهد نشان دهد. مطابق فورمول مالتوس ازدیاد زمین زراعتی

که منشاء تولید ثروت و مواد غذایی است با تصاعد عددی ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ پیش می‌رود؛ در صورتی که ازدیاد جمعیت با تصاعد هندسی ۱ و ۴ و ۸ و ۱۶ و غیره یعنی هر ۲۵ سال جمعیت دو برابر می‌شود بنابراین سرنوشت بشر محکوم به فقر و قحطی و عدم کفایت است و همین عوامل به اضافه جنگ خود به خود عده جمعیت را محدود به عده‌ای می‌کند که بتوانند فقط در حدود زمینی که در دسترس بشر است زندگی و استفاده کنند.

ریکار دو اصول معتقدات آدام اسمیت را از لحاظ مقتضیات نوین و بدبینی مالتوس مورد تجدید نظر قرار می‌دهد؛ مثلاً راجع به عایدی زمین می‌گوید اگر در یک زمین خوب یک هکتار بیشتر گندم ده ساعت کار لازم دارد و به ۱۰ فرانک فروخته می‌شود به مناسبت ازدیاد جمعیت و لزوم استفاده از زمین‌های سخت‌تر و بدتر در موقعی که به دست آوردن همان مقدار گندم از زمین پست‌تر ۱۵ ساعت وقت لازم خواهد داشت، گندم زمین اولی نیز هوض ۱۰ فرانک به ۱۵ فرانک فروخته خواهد شد. پس بالا رفتن قیمت و ارزش مواد غذایی لازم تابعی از بدی طبیعت زمین‌هایی است که رفته رفته باید بیشتر مورد استفاده بشر قرار گیرد.

فرضیه مشابه برای مزد برقرار می‌شود. مزد مساوی با حداقل ضروریات لازم برای زندگی کارگر و خانواده او است. سود عبارت از تفاضل قیمت فروش با مخارج تولید به اضافه مزد کارگر است.

بنابراین سود کارفرما نسبت معکوس با مزد کارگر دارد و از همین جا است که جامعه به سه طبقه تقسیم می‌شود که این طبقات علیه هم در مبارزه دائمی هستند به همان نسبتی که جامعه بشری ترقی و تکامل و



از دیاد پیدا می‌کند مبارزه این طبقات نیز سخت‌تر و سفت‌تر می‌شود . نظریات ریکاردو و مکتب لیبرالیسم در خیلی موارد مبهم و بعضی از اصول آن تضاد با اصول دیگر دارند و يك توضیح و راه حل منظم برای مشکلات اجتماعی به دست نمی‌دهد و به همین مناسبت بعضی از پیروان این مکتب خیلی خوش بین و مدافع رژیم اقتصادی سرمایه‌دار هستند و عده‌ای دیگر بدبین و از منقدین جدی رژیم حاضرند ولی بطور کلی ریکاردو منقد است زیرا او وجود هم‌آهنگی را در رژیم اقتصادی حاکمه نمی‌تواند کشف کند و جای تعجب نیست که فرضیه‌های او اساس و پایه فرضیه‌های سوسیالیست‌ها قرار گرفته و یا مورد استفاده سوسیالیست‌های کشاورزی و سوسیالیست‌های صنعتی گردیده است. نه تنها سوسیالیست‌های خیال‌پرست و سوسیالیست‌های پیشقدمی که هنوز ورزیده نبودند بلکه کارل مارکس هم اساس و پایه مکتب اقتصادی خود را روی پایه مطالعات آدام اسمیت و ریکاردو گذارده است. مخصوصاً فرضیه ارزش که مربوط به کار اجتماعاً لازم است و همچنین فرضیه مزد و سود سرمایه صنعتی و زمین فلاحتی مارکس را کمک کرده است که بزرگترین کشف خود را راجع به روشن ساختن اساس مکانیسم سرمایه داری یعنی برای کشف ارزش اضافی بکند.

### ۳ - اولین اتحادیه‌های کارگری در انگلستان

بعضی‌ها اتحادیه‌های صنفی (کورپوراسیون) قرون وسطائی را اجداد اتحادیه‌های کارگری دوره صنعتی نامیده‌اند.

البته آن اتحادیه‌های صنفی که از تولیدکنندگان به اضافه مصرف کنندگان به وجود می‌آمد و اساس و پایه آن روی اتحاد اصناف و پیشه‌ورانی

که احیاناً دارای شاگردان مزدور بودند ، با اتحادیه های کارگری نوین که از مزدوران تشکیل می شوند؛ قابل مقایسه نیست .

اتحادیه های اصناف قرون وسطائی گرچه در قرون وسطی برای حمایت پیشه وران و وظایفی داشتند ؛ ولی : تدریجاً به مؤسسات عقب مانده تبدیل شده بودند که مانعی برای پیشرفت صنعت نوین محسوب می شدند و چاره ای جز پشت پا زدن به آنها وجود نداشت .

مع ذلك اتحادیه های اصناف انگلستان در عمل فرقهائی با اتحادیه های مشابه خود در اروپا داشتند و آن این بود که توده تولید کنندگان اتحادیه های مذکور یکصد سال جلوتر از ظهور ماشینیسیم از وسایل تولید جدا شده بودند یعنی تولید کنندگان صاحب آلات و افزار تولید و کالای تولید شده نبودند و به عنوان مزدور کار می کردند.

بنابر این می توان گفت که سندیکاهای کارگری در انگلستان زودتر از ماشینیسیم به وجود آمده است . بنا بر این می توان کارگران چاپ و کارگران کلاه سازی قرن هفده را اجداد سندیکاهای کارگران نوین تلقی کرد .

در حال در ۱۷۲۰ اتحادیه استادان خیاط از فعالیت يك اتحادیه کارگران خیاط به پارلمان شکایت کردند که اتحادیه اخیر دارای هفت هزار عضو بوده است . در همان تاریخ به موجب اسناد و مدارکی در غرب انگلستان کلوب های کارگری وجود داشته است .

رواج تجارت خارجی و حرف در قرن هیجده کارگران کارشناس را در دور کلوب کار جمع می کرده است و يك قانون کاری موسوم به قانون الیزابت که توسط او به وجود آمده بود . کارگران تازه کار را در مقابل

کارفرمایان کم و بیش حمایت می کرده است . در دوره پیش از ظهور صنعت مدرن مثل اینکه پارلمان و دولت بیشتر از دوره صنعتی برای حمایت کارگران درمقابل کارفرمایان توجه نشان می دادند. ولی مع ذلك اتحادیه کارگران منع می شد . ولی وجود آن خواهی نخواهی تحمل می-گردید . با پیدا شدن صنعت نوین در آخر قرن هیجده و اوایل قرن نوزده وضع به کلی عوض می شود . از ۱۷۵۷ به بعد پارلمان مقرراتی را که به نفع کارگران وضع کرده بود ؛ مطابق تقاضای کارفرمایان لغومی کنند و از این تاریخ به بعد تحول صنعت خانگی به صنعت مدرن انعکاس اجتماعی خود را اینطور نشان می دهد که وضع پارلمان کاملا موازی و مساعد برای کارفرمایان می گردد .

باید توجه داشت که این اتحادیه ها در قرن هیجده محدودیت استعمال ماشینهای جدید و محدودیت عده کارگران تازه وارد را مطابق مقررات که از طرف پارلمان وضع شده بود تقاضا می کردند . هر چند این تقاضاها برای حمایت کارگران لازم می نمود مع ذلك مقتضیات صنعت نوین و تمایل آن به ترقی و تکامل با این تقاضاها وفق نمی داد و این آثار و علایم کورپوراسیونها و یا اصناف قرون وسطائی می بایست جای خود را به مقررات نوین که آزادی به نشوونمای صنعت می داد؛ بدهند . این اوضاع و احوال رفته رفته جای خود را به سیاست نوین لیبرالیسم آدم اسمیت می داد که تألیف معروف خود را موسوم به ثروت ملل **La. richesse des nations** منتشر ساخته بود .

درست در ۱۷۹۹ پارلمان تصمیم می گیرد که درمقابل تقاضای متعدد و متنوع کارگران که رفته رفته جدی تر می شد و حمایت اتحادیه های

شبهه اتحادیه‌های اصناف (کورپوراسیون) را تقاضا می‌کرد؛ مقاومت نماید و بالاخره با تصویب قانونی، اتحادیه‌های کارگران و کارفرمایان را قدغن می‌کند. پرواضح است که عملاً این قانون به‌ضرر کارگران و به نفع کارفرمان بوده است.

مع ذلك قانون در تمام موارد عملاً غیر قابل تطبیق می‌گردد و وجود اتحادیه‌ها به‌این و یا آن شکل تحمل می‌گردد و درست در حدود تحویل قرن ۱۸ به ۱۹ است که اصطلاح اتحادیه کارگری Trade-union جای کلوب کارگری Trade-clube را می‌گیرد. در صنعت نساجی که زن‌ها و بچه‌ها را با مزد خیلی ناچیز وارد کار کرده و شرایط کار را خیلی سنگین کرده بودند با خشونت بیشتری علیه کارگران اقدام به عمل می‌آمد در اوایل قرن نوزده هر چند اتحادیه‌های قانونی قدغن و ممنوع بودند؛ ولی علی‌رغم این ممنوعیت قدرت اتحادیه‌ها از هر زمانی بیشتر بود مع ذلك در ۱۸۱۹ مقرراتی موسوم به شش‌گانه تمام اجتماعات کارگری را قدغن می‌کرد و به همین مناسبت توجه سندیکالیست‌ها را از مبارزات صنفی متوجه مبارزه پارلمانی و سیاسی می‌کرد France-Place يك مبارزه تبلیغاتی در روزنامه‌ها شروع می‌کند و بعد به کمک نماینده‌ای موسوم به Hume سعی و کوشش فراوان به عمل می‌آرند که کار فرمایان و اعضاء پارلمان را متقاعد و متمایل به يك رفرم یا اصلاحی بکنند و قانون ۱۷۹۹ را که اتحادیه‌ها را قدغن کرده بود لغو نمایند. هیوم که رئیس کمیسیون پارلمانی مربوط بود با کمک فرانسی پله‌یس که مورد اعتماد کارگران بود بالاخره توانستند در ۱۸۲۴ قانون مذکور را که اتحادیه‌ها را ممنوع می‌ساخت قانوناً لغو کنند. در نتیجه اتحادیه‌های نوینی به وجود آمدند و اتحادیه‌های

قدیمی رشد و نمو پیدا کردند . اعتصابات شروع شد . دولت متوحش گردید . کمیسیون جدیدی برای پیدا کردن راه حلی مطابق تمایل کارفرمایان تشکیل گردید . در ۱۸۲۵ قانون جدیدی که ارتجاعی بود تصویب گردید . این قانون بدون اینکه تشکیل اتحادیه های عمومی کار را به رسمیت بشناسد ناچار تشکیل اتحادیه را در حدود اینکه توجه شان معطوف به تنظیم مزد و ساعات کار کارگر باشد مجاز دانست اصل مذاکرات دسته جمعی *Collective-bargainig* و اعتصابات حاصل از آن رسمی شناخته شد که بالاخره این قانون در آینده توسعه و تکامل پیدا می کنند و در حدود قرن نوزده منشور واقعی سندیکالیسم قرار می گیرد .

#### ۴ - سوسیالیسم بوسیله روبرت اون در انگلستان شروع می شود .

انگلس در کتاب آنتی دورینگ از پیدایش سوسیالیسم روبرت اون با مضامین زیر بحث می کند:

وقتیکه در فرانسه طوفان انقلاب ظاهر می شد در انگلستان آهسته و آرام ولی مطمئن و با دوام تحول دیگری به وجود می آمد . بخار و ماشین افزار کارگاه (مانوفاکتور) ها را به کارخانه صنعت نوین مبدل می ساخت و به این ترتیب اساس و پایه جامعه بورژوازی را انقلابی می ساخت . رشد خواب آلود زمان مانوفاکتور ( فرق مانوفاکتور با کارخانه این است که در اولی ماشین کار نمی کند و مانند قرون وسطی مزدور کار می کند ولی فرقی با پیشه ور قرون وسطی در این است که در مانوفاکتور تقسیم کار به مراحل متعدد وجود دارد و هر کارگر مرحله از تمام سلسله مراتب تولید را انجام می دهد در صورتی که پیشه ور قرون وسطائی تمام کار مربوط

به تولید يك کالا را شخصاً انجام می داد ) به يك دوره واقعی جنب و-  
جوش بی سابقه تکامل می یافت. تقسیم شدن جامعه به سرمایه داران بزرگ  
و طبقه کارگر بی چیز با سرعت بیشتری پیش می رفت.

به عکس سابق که يك طبقه متوسط ثابت و پایدار بین طبقه بالا و  
پایین جامعه وجود داشت در این دوره رشد سرمایه داری يك طبقه متوسط  
از پیشه وران و بازرگانان كوچك و كاسب کاران به وجود می آمد که در  
حال نوسان و عدم تعادل و ناپایدار بودند زیرا سرمایه داری آنها را دائماً  
تهدید به ورشکستگی می کرد که پرولتاریزه شوند: یعنی تبدیل به مزدوری  
گردند که فاقد وسیله کار متناسب با وضع زمان باشد. با وجود اینکه  
طرز تولید هنوز در قوس صعودی خود سیر می کرد و این طرز تولید در آن  
زمان تنها طرز تولید با نظم و قاعده و امکان پذیر می نمود، مع ذلك  
همین روش بدبختی های اجتماعی بارز و آشکاری را به وجود می آورد.  
در محلات پست شهرهای بزرگ سکنه بدون خانمانی متمرکز می شد و  
وول می زد.

روابط موروثی خانوادگی متکی به پدر شاهی از هم می گسیخت-  
کار کردن خارج از اندازه زنان و کودکان بطور مخوف و وحشت آور بالا  
می رفت. طبقه ای از زحمتکشان که دفعه در شرایط نوینی قرار گرفته بودند؛  
یعنی از دهستان به شهرستان و از زراعت به صنعت از شرایط زندگی ثابت  
و پایدار ده به زندگی هر آن متغیر شهر پرتاب شده بودند؛ دچار نکبت  
و از دست دادن اخلاق می شدند.

درست در این موقع يك صاحب کارخانه ۲۹ ساله به عنوان اصلاح  
کننده ( رفرماتور ) ظاهر می شود.

این مرد کسی است که سجایای ساده کودکانه او تا اندازه‌عالیترین شرافتمندی تکامل پیدامی‌کند و درخود يك استعداد بی‌مانندی برای اداره کردن اشخاص نشان می‌دهد .

روبرت اون فلسفه روشنفکران زمان را قبول کرده بود او انسان را از طرفی محصول ساختمان موروثی خود و از طرف دیگر مولود شرایط محیط زندگی مخصوصاً در دوره رشد و تکامل دوره جوانی انسان تلقی می‌کرد . همقطاران او در انقلاب صنعتی تنها ابهام و هرج و مرج را می‌دیدند و آن را زمینه مساعدی برای گرفتن ماهی از آب گل‌آلود و برای متمول ساختن خود با سرعت لازم می‌دیدند . ولی اون در انقلاب صنعتی وضعی را می‌دید که بتواند افکار مورد پسند خود را از فکر به عمل نزدیک کند و نظم و انضباط را جانشین هرج و مرج کند . او سابقاً این آزمایش را به‌عنوان رئیس يك کارخانه که دارای ۵۰۰ کارگر بود ؛ بعمل آورده بود . از ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۹ او کارخانه نساجی نیولانارک را در اسکاتلند اداره کرد . به‌مناسبت داشتن سهم و مدیریت در آن کارخانه با آزادی عمل بیشتر و با همان افکار کارخانه را اداره کرده و شهرت اروپایی بدست آورده بود .

او عده معدودی از عناصر بینوا و نکبت‌زده را که نیروی اخلاق و ایمان را از دست داده بودند و در نتیجه فعالیت او به يك جمعیت ۲۵۰۰ نفری و به يك کولونی نمونه تبدیل کرد . در این کولونی اون مستی، پلیس، قاضی، دادگاه، محاکمه خیریه و احتیاج به آن و دارالمساکین عبارت از مفاهیم غیر موجود و بی‌معنی بودند . او این وضع را به این شکل به وجود آورده بود که انسانها را در موقعیتی متناسب با مقام و ارزش بشری قرار

داده بود و مخصوصاً نسل جوانی را که رشد می یافت با دقت و مواظبت تربیت می کرد .

او مبتکر کودکانستان یا باغچه اطفال است که برای اولین بار در این کولونسی کارخانه ای بکار برد . بچه ها از دوسالگی به کودکانستان می آمدند و آنقدر به آن ها خوش می گذشت که دیگر از کودکانستان نمی خواستند خارج شوند .

در حالی که رقبای او در کارخانه های دیگر کارگران را سیزده تا چهارده ساعت و ادار به کار می کردند در نیولانارک فقط ده ساعت و نیم کار می کردند و وقتی که یک بحران پنبه تعطیل چهارماهه را به کارخانه تحمیل کرد او به کارگران خود تمام مزدشان را پرداخت و مع ذلك این مؤسسه ارزش خود را بیشتر از دو مقابل کرده بود و برای مالکین اش سود کاملی را تأمین کرده بود .

با تمام اینها اون راضی نبود. وضع زندگی ای را که او برای کارگران کارخانه اش تهیه دیده بود ، هنوز در نظر او هرگز لایق مقام انسانی نبود .

آن ها به منزله غلامان من بودند : اوضاع و احوال مساعدی که روبرت اون برای کارگران تهیه دیده بود ، هنوز از اینکه رشد مطابق عقل و همه جانبه سجایا و عقل را اجازه دهد خیلی فاصله داشت تا چه رسد به این که فعالیت زندگی آزاد را برای آن ها تأمین کند .

مع ذلك قسمت کارگران این جمعیت ۲۵۰۰ نفری آنقدر ثروت واقعی برای جامعه تولید می کرد که در نیم قرن پیش يك جمعیت ۶۰۰ هزار نفری آن ثروت را نمی توانست تولید کند .



من از خود سؤال کردم اختلاف بین ثروتی که از طرف ۲۵۰۰ نفر مصرف می‌شود با ثروتی که می‌بایست از طرف ۶۰۰۰۰۰ نفر مصرف شود چه می‌شود و به کجا می‌رود؟ جواب واضح و آشکار بود؛ این اختلاف به این مصرف رسیده بود که می‌بایست برای مالکین مؤسسه در ازاء سرمایه اصلی ۵ درصد ربح تأدیة شود و درعین حال ۳۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ سود پرداخته شود آنچه درباره نیولانارک صدق می‌کرد درباره تمام کارخانه‌های انگلستان بیشتر از این کارخانه صادق می‌بود. بدون این قدرت جدید که با ماشین‌های نوین به وجود آمده بود نمی‌شد جنگ را برای سرنگون کردن ناپلئون و حفظ اصول اجتماعی اشرافی (اریستوکراسی) عملی ساخت ولی مع ذالک این قدرت را طبقه کارگر به وجود آورده بود.

بنابر این از میوه این، طبقه‌ای می‌بایست برخوردار گردد که به وجود آورنده این قدرت است. نیروهای مقتدر و نوین تولیدی که تا حالا برای متمول کردن عده‌ای معدود و برای به رقیب درآوردن توده‌ها به کار می‌رفت برای اون به منزله پایه و اساسی می‌نمود که به کمک آن نیروهای مولده جامعه از نو ساخته شود.

و آن نیروهای مولده به مالکیت عمومی (ملی) در آید و برای رفاه و آسایش عمومی کار کند. اون به عنوان یک کارشناس دقیق و عملی پیشنهادات و نقشه‌هایی برای برطرف کردن فقر و بینوایی ایراد کرده که به جزئیات آن نیز هیچگونه ایرادی نبود و حاکی از آن سجایای او بود که به عمل و واقع بینی متوجه است.

وقتی افکار اون از حدود اصلاح طلبی در چارچوب رژیم سرمایه-داری گذشت و به سوسیالیسم متوجه شد، نقطه عطفی برای زندگی

اجتماعی او به وجود آمد. مادامی که او خود را تنها يك انسان دوست (فیلانتروپ) معرفی می کرد. شهرت اروپایی پیدا کرده بود.

نه تنها همقطاران او حتی سیاستمداران و شاهزادگان نیز با میل و رغبت و تحسین به او گوش فرا می داشتند، اما به مجرد بروز نقشه های سوسیالیستی او، ورق برگشت. او می دانست که با حمله کردن به مقدسات جامعه سرمایه داری که مانع از استقرار سوسیالیسم بودند دچار کدام سرنوشت خواهد شد و چگونه نفرت و انزجار مقامات رسمی را جلب کرده و موقعیت اجتماعی خود را از دست خواهد داد.

اما او تردیدی به خود راه نداد و بدون ملاحظه و از روی شجاعت آنچه را که انتقاد کردنی بود در معرض نقد جدی قرار داد و پیش بینی او عملی شد. از جامعه رسمی آن وقت مردود گردید و جراید توطئه، سکوت درباره او کردند و در نتیجه آزمایشهای سوسیالیستی که در آمریکا به کار برده بود و موفق نشده بود؛ بی چیز گردیده بود به این وضع بدون واسطه و مستقیم متوجه طبقه کارگر شد. وسی سال تمام دیگر تا آستانه مرگ در میان کارگران به فعالیت پرداخت. تمام نهضت های اجتماعی و تمام ترقیات واقعی که در انگلستان برای طبقه کارگر پیش آمده، مربوط بنام و فعالیت روبرت اون است. مثلاً: در ۱۸۱۹ پس از يك مبارزه جدی ۵ ساله توانست ساعات کار زنان و کودکان را در کارخانه ها قانوناً محدود سازد.

در تحت ریاست او اولین کنگره اتحادیه های کارگری انگلستان که به يك اتحادیه مرکزی بزرگ تبدیل شده بود، تشکیل می شود. اون برای عبور از جهان سرمایه داری به دنیای سوسیالیسم، از طرفی شرکت های

تعاونی تولید و مصرف را پیشنهاد می‌کند که لااقل عملاً این شرکت‌های تعاونی قابل اجتناب بودن بازرگانان و صاحبان کارخانه را ثابت کرده است (زیرا با توسعه شرکت‌های تعاونی به تولید تمام جامعه تولیدکنندگان بدون واسطه بودن صاحب کارخانه تولید می‌کنند و سود حاصل مجدداً بین تولیدکنندگان توزیع می‌شود و همچنین با شرکت‌های تعاونی مصرف که مصرف‌کنندگان خود به وجود می‌آیند؛ بازرگانان، واسطه بین تولیدکننده و مصرف‌کننده نگردیده و قابل حذف بودن آنها از جامعه به خوبی روشن می‌گردد) و از طرف دیگر اون بازارکار را پیشنهاد کرد که وسیله جریان کالا مستقیماً بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان باشد که پول آن بازار را پول کاغذی تشکیل می‌داد که نماینده ارزش یکساعت کار می‌بود. بازارکار اون طبیعتاً با شرایط محدود نمی‌توانست موفقیت پیدا کند و در حقیقت پیشقدم و مقدمه فکری بود که بعدها پرودن به عنوان بانک مبادله پیشنهاد کرد.

این بود تقریباً مضامینی که انگلس با آن مضامین روبرو اونا را معرفی می‌کند.

اون در ۱۷۷۱ متولد شده و فرزند هفتم يك نفر سراج بوده از کارهای کوچک شروع کرد و در شهر گلاسکو، دختر صاحب کارخانه را به ازدواج در آورد و به همین مناسبت یکی از بزرگترین صاحبان صنایع پنبه انگلستان گردید و در ۱۸۱۲ کتابی در زیر عنوان نظریات نوین راجع به جامعه یا مطالعاتی در باره شکل یافتن روح انسانی منتشر کرد. در این رساله از شرایط محیط تربیت و زندگی بحث شده و نشان داده می‌شود که انسان محصول مطلق محیط زندگی و یا شرایط زندگی

اجتماعی است .

او می‌خواست با تغییر دادن شرایط زندگی و ایجاد محیط متناسب حکومت سعادت و تقوی را در عین حال عملی سازد او در اوایل کار و مراحل ابتدائی رشد و تکامل فکری خود هنوز محافظه کار بود و هدفش اصلاح وضع ماشین‌های زنده بود که عبارت از کارگرانش باشد . او اصلاحاتی در وضع زندگی کارگران کرد و علی‌رغم تهمت‌هایی که از لحاظ معتقدات مذهبی در باره او رواج یافته بود بزرگان اروپا از جمله خود الکساندر اول به دیدن او آمدند .

در ۱۸۱۷ تا ۱۸۱۹ در انگلستان یک حزب رادیکال به وجود آمد که اصلاحات جدی (رادیکال) و عمقی تقاضا می‌کرد . آنها قوانین اساسی و رأی عمومی و تقلیل مالیاتها و حذف بعضی از امتیازات و ابطال قانون ۱۷۹۹ را که تشکیل اتحادیه‌ها را قندغن کرده بود تقاضا می‌کردند و یک تبلیغات دامن‌داری را به وجود آوردند ولی مبارزه منجر به موفقیت دولت گردید و قوانین شش‌گانه که وضع راحتی نسبت به ۱۷۹۹ سخت‌تر می‌کرد ؛ به تصویب رسانید .

در آن موقع اون هنوز تنها بود و نسبت به رادیکال‌ها هم حسن نظری نداشت بلکه آنها را تحقیر می‌کرد . او یک برنامه نیمه سوسیالیستی به وجود آورد با وجود این که اون بیشتر مرد عمل بود تا مرد تئوری مع ذلك نسبت به لیبرالها و تئوری آنها که رژیم اقتصادی حاکم را توجیه کرده و می‌پسندیدند انتقاد جدی به عمل آورد . او با مطالعات دقیق و علمی نشان داد که پس از جنگ نیروی تولیدی انگلستان بیشتر شده و مع ذلك در نتیجه بحران اصول سرمایه‌داری فقر و بدبختی زیاد گردیده است .

اون در سالهای ۱۸۱۸-۱۹ دو رساله منتشر می‌کند و تئوری‌های مالتوس را جداً مورد انتقاد قرار می‌دهد. مطالعات او مانند همیشه واقع بینانه و متکی به احصائیه‌ها و اعدادی است که حکایت از واقعیات زندگی اجتماعی و نمود های صنعتی می‌کند. او نشان می‌دهد که برای اولین بار در تاریخ بشر سرمایه‌داری وضعی به وجود آورده است که فقر و بدبختی مانند گذشته از کمی محصول نیست بلکه ناشی از زیادی محصول و کالا است. او غلط بودن محاسبات مالتوس را اینطور ثابت می‌کند که افزایش جمعیت در حدود ۲۰ درصد و لی افزایش تولید ۱۵۰۰ در صد است.

چیزی را که مالتوس به حساب نیاورده بود؛ ماشین بود که نسبت به دوره پیش از انقلاب صنعتی سطح تولید را بالا می‌برد و با تکامل صنعت باروری ماشین و حتی زمین بالا می‌رفت. او نه تنها کارگران را در نظر می‌گرفت بلکه حساب کرد که هر ماشین تولید را چند برابر کرده و جانشین چند کارگر می‌شود. بنابراین در مقابل کارگر يك عامل دیگر که کارگر تجسم یافته با ماشین باشد باید به حساب آید. اون تولید پیش از جنگ و بعد از جنگ ۱۸۱۷ را اینطور مقایسه می‌کند:

پیش از جنگ ۳۷۵۰۰۰۰ کارگر انسان

« (بعلاوه) ۱۱۲۵۰۰۰۰ کارگر ماشین (ماشین که

کار کارگر سابق را انجام

می‌دهد)

مجموع ۱۵۰۰۰۰۰۰ کارگر که ظرفیت عمومی

را نشان می‌دهد.

بعد از جنگ ۱۸۱۷

۶۰۰۰۰۰۰ کارگر انسان مرد، زن، بچه .

(بعلاوه) ۱۱۱۰۰۰۰۰۰ کارگر ماشین

مجموع ۱۱۷۰۰۰۰۰۰ کارگر برای کشوری که حاوی

۱۸ میلیون انسان فعال است.

مطابق توضیح اون فقر و بدبختی و بحران رژیم سرمایه داری ناشی از کمی نیست. ناشی از فراوانی و یا از تولید بیشتر از حد لزوم است که مولود ماشینیسیم است .

سرمایه دار کارخانه هارا به کار و ادار می کنند که محصول آن را بفروشد. و چون قسمت اعظم محصولات غیر تجملی هستند وعده سرمایه داران و مصرف کنندگان محدود است و نمی توانند آنها را بخرند و کارگران نیز روی حساب ریاضی با مزد کم خود نمی توانند مصرف کنند؛ آن کالاها می مانند . برای دواى این دردها اون پیشنهاداتی می کند . اون به عکس لیبرالها که آزادی و عدم مداخله دولت را در روابط کارگر و کارفرما و سایر شئون اجتماعی پیشنهاد می کند چاره درد را در مداخله و تنظیم روابط دانسته و در کنگره اکس لاشاپل به دول پیشنهاد می کند که يك مقررات بین المللی برای حمایت کارگر وضع شود و ساعات کار محدود گردد او لیبرالها را جداً انتقاد کرده و نشان می دهد که لیبرالهای مداح مبادله بازرگانی بدون ممیزی خود موجد بحران تولید مافوق لزوم هستند و کارگران با مزدی که دریافت می کنند نمی توانند تمام محصول تولید شده را خریداری کنند .

علاوه بر سعی و کوشش برای تصویب قوانینی که کارگران خردسال

و زنان را حمایت می‌کند. اون سعی می‌کند که در خانه‌های کار اصلاحات و با نقشه‌های سوسیالیستی خود را عملی سازد.

در آن زمان در انگلستان قانون فقرا وجود داشت و کارگران فقیری که در خانه‌های کار مشغول بودند به سخت‌ترین وضعی دچار بودند. اون برای آن‌ها نقشه‌های خیال پرستانه‌ای تهیه و پیشنهاد می‌کند که دهکده‌های تعاونی و دوستی به وجود آید.

اون نیز در اوایل کار متوجه طبقات بالا بود و تصور می‌کرد که با راهنمایی فنی و اجتماعی می‌توان طبقات بالا را متوجه وضع طبقه-کارگر کرد و اصلاحاتی به نفع آنان انجام داد؛ اون وقتی متوجه این اشتباه خود شد که دست به کارهای اساسی زد و دید که چگونه طبقات بالا نه تنها از او و افکار او دیگر تشویق نمی‌کند بلکه از او متنفر گردیدند.

نقطه عطف افکار اون به یکی از اصول سوسیالیسم از اینجا شروع می‌شود که عوض توجه به اولیای امر و مسئولین طبقه-حاکمه متوجه کارگران می‌شود و از آن‌ها انتظار دارد که خود آنها اقدام و قیام برای بهبود وضع زندگی خود بکنند تاریخ بشر در طی قرون همین مسئله را با وضوح نشان داده است که طبقات حاکم هرگز از روی میل و رغبت حقی را نداده‌اند و باحسن نیت‌ترین و خوش‌بین‌ترین دانشمندان و اصلاح‌طلبان بالاخره از روی اجبار به محرومین و محکومین جامعه رو آورده و بهبودی وضع اجتماعی آن‌ها را مرهون اقدامات خود آنان دانسته‌اند. اون در ۱۸۲۰ برای اولین بار روشن و صریح به کارگران اعلام کرد که برای بهبود وضع خودشان نباید در انتظار اقدام دیگران باشند.

اون بعدها به امریکا رفت و دار و ندار خود را در آزمایشهای سوسیالیستی که در حدود محدود و در دهکده‌ها می‌نمود از دست داد. واضح بود که این آزمایشها می‌بایست با عدم موفقیت توأم شود؛ زیرا این واحدهای کوچک که تنها متوجه سازمان اقتصادی بودند به تنهایی به نتیجه نمی‌رسیدند در ( ایندیانا ) و بعدها در تکزاس آزمایش‌های هم‌آهنگی نوین را به عمل آورد. در دهکده‌های سوسیالیستی اوما لکیت و سایر رسوم و آداب جهان سرمایه‌داری نمی‌بایست وجود داشته باشد. وقتی که به انگلستان مراجعت کرد صنعت در کمال شدت کار می‌کرد و وضع رضایت بخش بود. اون پیش‌بینی کرد که این دوره‌رفاه فراوانی موقتی است و به زودی بحران شروع خواهد شد. در ۱۹۲۵ یک بحران شدیدی به وجود آمد. در این دوره لیبرالها دیگر نفوذ خود را از دست می‌دادند ولی مبادله آزاد، طرفداران نوینی بدست می‌آورد. در هر حال در ۱۸۲۴ قانونی، آزادی کارگران را برای تأسیس اتحادیه به رسمیت می‌شناسد و نهضت کارگری رنگ رادیکال و سیاسی را از دست داده و رنگ پیروی از اون و اجتماعی به خود می‌گیرد.

عده‌ای از پیروان اون به سوسیالیسم نزدیکتر شدند. آنها از افکار ریکاردو استفاده کرده و در عین حال فرضیه ریکاردو را انتقاد کردند. اینها بارور بودن زمین و سرمایه را افسانه‌ای بیش ندانستند و سود سرمایه‌داری را عبارت از مالیاتی دانستند که کارفرمایان از مزد کارگر برمی‌دارد.

ریکاردو راجع به مزد تعریف زیر را کرده بود که به عقیده شاگردان



اون تعریف صحیحی از مزد در رژیم سرمایه داری بود نه اینکه بتواند با فرضیه ارزش که متکی به کار است تطابق داشته باشد. ریکاردو می گفت :

کار مانند هر کالای دیگر قیمت طبیعی خود را دارد... این مساوی با آن چیزی است که برای زندگی و بقای کارگر و خانواده اش لازم است.

شاگردان اون عدم صحت این تعریف را برای رژیم مطلوب خودشان از لحاظ اخلاق و حقوق اعلام می داشتند و با تشکیل شرکت های تعاونی برضد سود سرمایه داری مبارزه می کردند. در ۱۸۲۶ اولین شرکت تعاونی مصرف و بعدها شرکت تعاونی تولید به وجود آمد. شرکاء شرکت تعاونی فقط ۵ درصد از قیمت خرید کلی اضافه می پرداختند. همین اضافه مختصر اجازه داد که این گونه مؤسسات بزودی زیاد شوند و متدرجاً مسأله جریان کالاها پیش آمد و بازار شرکت های تعاونی را به وجود آوردند. همانطور که قبلاً گفته شد در این بازار پول حذف شده بود، و قبوضی که نماینده یک ساعت کار بود وسیله مبادله ساعات کار کارگران با همدیگر بود. در ۱۸۴۰ در انگلستان ۱۷۰ مغازه تعاونی وجود داشت. در ۱۸۳۲ عدد آنها به ۴۰۰ تا ۵۰۰ رسید. این شرکت ها به زودی موقوف شدند ولی بعدها از نو، به وجود آمده و با سرعت بی مانند رواج یافتند با این تفاوت که در شرکت های تعاونی امروز پول معمولی مورد استفاده قرار می گیرد. در این شرکت ها، تولیدکننده مستقیماً به مصرف کننده می فروشد و در حقیقت نقش بازرگان که واسطه یا دلال است به کلی حذف گردید.

این گونه نهضت که متکی به افکار اقتصادی بود رواج پیدا کرد و اول به نهضت اجتماعی (سوسیال) اون موسوم گردیده و بالاخره سوسیالیسم نامیده شد. این نهضت بالاخره می‌بایست از اصول اقتصادی و اجتماعی متوجه اصول سیاسی نیز گردد و به شکل شارتیسم ظاهر شود ولی پیش از ظهور شارتیسم در انگلستان انتقاداتی از رژیم اقتصادی به عمل آمد که اساسی‌تر و عمیق‌تر از مال‌اون بودند زیرا این منقدین اساس و پایه رژیم اقتصاد سرمایه‌داری را مورد شک و حتی مورد انتقاد جدی قرار داده و از بین بردن آن اصول را دوی دردهای اجتماعی می‌دانستند و همان‌ها بودند که اساس و پایه سوسیالیسم جدی اروپایی را بوجود آورده و زمینه به وجود آمدن مارکسیسم را تهیه می‌دیدند.

### مقام روبرت اون در نهضت کارگری و سوسیالیستی انگلستان:

در انگلستان عده‌ای از سندیکالیست‌ها بودند که فقط به مبارزه صنفی و بدست آوردن خواست‌های کارگران قناعت می‌ورزیدند. نهضت، دیگر، سندیکالیست‌های انقلابی هستند که مبارزه طبقاتی و اقدامات سیاسی و از جمله پارلمانی را لازم و ملزوم برای موفقیت نهضت کارگری می‌دانند. همین تمایل است که بعدها روزی بنام شارتیسم و موقعی دیگر به عنوان حزب کارگر انگلستان تظاهر خواهد کرد. عده دیگر از رهبران سندیکاهای و نهضت‌های کارگری بودند که اقدامات پارلمانی را بدون داشتن يك روش انقلابی جدی لازم و کافی می‌شمردند. اگر این تمایلات را به ترتیب سندیکالیسم و سندیکالیست‌های انقلابی و سوسیالیسم دموکراتیک بنامیم باید نهضت منسوب به روبرت اون را سوسیالیسم اقتصادی بنامیم.

اون به مبارزات سیاسی آنقدرها اهمیت نمی‌داد و مبارزه طبقاتی را هرگز تصویب نکرد اگرچه با تحول از بالا نیز موافق نیست و بالاخره عقیده پیدا کرد که طبقه کارگر شخصاً و رأساً باید سرنوشت خود را تعیین کند. اما روشی را که اون برای رسیدن طبقه کارگر به هدف سوسیالیستی انتخاب می‌کند، يك برنامه اقتصادی اجتماعی است نه يك عمل سیاسی و انقلاب سیاسی هر وقت اقدامات سیاسی سندیکالیست‌ها مواجه با عدم موفقیت می‌شده آنها دور اون بیشتر جمع می‌شدند. اون از توجه سندیکاها به شرکت‌های تعاونی تولید و مصرف زیاد خوشحال بود و مانند همیشه امید و آرزوی او این بود که توسعه شرکت‌های تعاونی يك وسیله صلح-جویانه و در عین حال سریعی باشد که جامعه سرمایه داری را به جامعه سوسیالیستی تبدیل کند. به نظر او سندیکاها بدون زحمت قادر بودند که خودشان را تبدیل به شرکت‌های تعاونی تولید کنند و کارفرمایان را کنار گذارده و جامعه را عملاً از وجود آنان بی‌نیاز دارند. و بورسهای کار نیز می‌بایست با سرعت برای جریان یافتن مبادله کالاهای ساخته شده در شرکت‌های تعاون سندیکایی توسعه یابد.

يك کنگره ملی می‌بایست جانشین پارلمان گردد و مسئله تولید را تحت نظم و قاعده درآورد. اول کار این طور می‌نمود که این افکار را تمام سندیکاها قبول کردند ولی نیروی واقعیات و مقاومت و قدرت اقتصادی توأم با سیاسی سرمایه داران نوعی کارگران را تحریک می‌کرد که اون خودش حس کرد که وقایع از بالای سر او موج می‌زند و آنهایی که تا حالا خود را شاگردان او می‌شمردند از اعتصاب عمومی طرفداری می‌کنند و به مبارزه طبقاتی تکیه می‌کنند. در این موقع بود که عدم کفایت تزه‌های اون از دو

سوسیالیسم اروپایی... ۷۹/۰۰۰

طرف مورد حمله قرار گرفت. از طرفی سوسیالیست های پارلمانی که طرفدار اقدامات از راه مجلس بودند و از طرف دیگر سندیکالیست های انقلابی افکار او را مورد تعرض و انتقاد قرار دادند.

در این موقع یعنی ۱۸۳۴ بود که در میان تضادها ، اون اتحادیه بزرگ فدراسیونهای ملی کارگران را به وجود آورد - Grand National Confederated Trades Union که به مناسبت عدم هم آهنگی رهبران آن که از اول موجود بود. بیشتر از یک سال دوام نکرد ولی اولین قدم را برای آینده برداشت. در ۱۸۳۶ مجدداً تبلیغات سیاسی به اوج خود رسید و رهبری نهضت بدست سوسیالیستهای پارلمانی افتاد و سعی و کوشش برای اصلاح قانون انتخابات به عمل آمد. یعنی شارتیسم متولد گردید .

شارتیست ها اونیسم را بعنوان فرضیه انتقادی جامعه قبول کرده و اساس مکتب اجتماعی خود قرار دادند؛ ولی روش او را قبول نکردند. در هر حال کاری را که اون انجام داده همواره در اقتصاددانان و سیاستمداران سوسیالیسم تأثیر داشته و فرضیه ها و کار او در قرن نوزده مورد حمایت و انتقاد و توجه زیادی قرار گرفته و دامنه تأثیر او حتی تا قرن بیستم دوام دارد.

مارکسیستهای پیش از مارکس

## مارکسیست‌های پیش از مارکس در انگلستان و انتقاد از ریکاردو

مارکسیسم همان‌طور که خواهیم دید از افکار سوسیالیست‌هایی مانند اون که او را سوسیالیست خیال پرست می‌نامند استفاده کرده و آن‌چرا که سوسیالیسم علمی می‌نامند به کمک عناصری که از سوسیالیست‌های خیال پرست بدست آورده به اضافه استنتاجات دیگر تاریخی به وجود آورده است. عده‌ای از متفکرین سوسیالیستی انگلستان که آن‌ها را ریکاردین‌های مساوات طلب نیز می‌نامند بدون داشتن تظاهرات سیاسی و سندیکایی بدون سرو صدا زمینه افکار را برای مارکسیسم مهیا کرده‌اند.

آن‌ها نه مانند اون کارخانه‌های سرمشق و نه اتحادیه‌های وسیع و نه شرکت‌های تعاونی درست کرده و شهرتی بدست آورده‌اند. و نه مانند شارتیست‌ها که بعد به وجود می‌آیند موفقیت‌های سیاسی داشته‌اند. بزرگترین خدمت آنان برای سوسیالیسم انگلستان تهیه زمینه برای انتقاد جدی سرمایه‌داری است که کارل مارکس نیز از آن انتقادات مطلع بوده و آن‌ها را تکمیل کرده است. آقا و خانم وب Vebb در تاریخ اتحادیه‌های کارگری

مارکسیستهای پیش از مارکس... ۸۳/

خود کارل مارکس را شاگرد معروف توماس هودسکین معرفی می‌کند. کتاب موسوم به مدافعه از کار علیه دعاوی سرمایه تألیف ویلیام تومسون پیرو و شاگرد هودسکین پس از بیست سال به وسیله مارکس و انگلس از زیرگرد و خاک بریتیش موز اوام بیرون آمده و مورد مطالعه و استفاده قرار می‌گیرند.

مارکس حتی در کاپیتال جملاتی از هودسکین نقل می‌کنند و معلوم می‌شود که افکار این متفکرین در شکل یافتن مارکسیسم تأثیر مستقیم داشته است.

هودسکین که با انتقاد و فرضیه‌های مزد و سود و *Rent differentielle* شروع کرده است دشمن خونی قوانین مصنوعی دولت‌های حاکمه است و این قوانین مصنوعی را در مقابل قوانینی که آنها را طبیعی جامعه می‌نامد می‌گذاشت. بنظر او پس از ریکاردو وظیفه این است که قوانین طبیعی را که مطابق عدالت اجتماعی است از قوانین اجتماعی حاضر تشخیص دهیم. بنظر او اقتصاد سیاسی لیبرال‌ها که ابتداء پیدا کرده است قوانین تصنعی و خلاف عدالت جامعه حاضر را اشتباهاً به جای نظام اجتماعی طبیعی می‌گیرد. چون در جامعه حاضر مالک زمین سودی (رانت) از زمین می‌برد و سرمایه‌دار نفعی (پروفی) می‌برد اقتصاد سیاسی مبتذل بگفته هودسکین این سود و نفع را محصول طبیعی زمین و سرمایه تلقی می‌کند. متفکرین رژیم حاضر به عقیده هودسکین توجه را از خود انسان برمی‌دارند و می‌خواهند نظام اجتماعی حاضر را توجیه کنند. همان نظام اجتماعی که بر روی مالکیت و تملک برقرار شده و کارگران را به رقیبت درمی‌آورد و این عمل متأسفانه جزئی از همان تملک سرمایه‌داران است

که درباره کارگر اجرا می‌گردد تمام نتایج پر افتخاری که مدیون کار است منسوب به سرمایه ثابت و سرمایه در جریان می‌گردد .

مهارت و هنر کارگر نا مرئی می‌ماند و درحالی که خودکارگرا چرکین و ننگین می‌کنند نتیجه کار های بازوان او را موضوع مذهب قابل ستایشی قرار می‌دهند .

هودسکین معدوم کردن و از بین بردن این ستایش سرمایه را که بعدها مارکس آن را Fetichisme خواهد نامید وظیفه خود قرار می‌دهد.

وقتی لیبرالها مقدار کار را واحد سنجش ارزش کالا می‌دانند و مبادله کالاها را مبادله ارزش های محتوی در آنها می‌دانند و از طرف دیگر خود کار را مانند کالائی قابل مبادله با کالای دیگری می‌دانند ؛ هودسکین در اینجا تناقضی را موجود می‌داند . زیرا کارگر به نظر او يك کالا نیست. گرچه جای کارگر اصطلاح کار را قرار بدهیم .

اگر سرمایه نفعی (پروفی) تولید می‌کند برای این است که بعضی قوانین که بد وضع شده اند به بعضی افراد اجازه می‌دهد که نفعی از محصول کاری که خود آن را انجام نداده اند ؛ بردارند .

در حال حاضر که صنعت ، کار را اجتماعی کرده (سوسیالیزه کرده) هیچ چیزی وجود ندارد که معادل طبیعی کار شخصی گردد .

زیرا هر کارگری فقط جزئی از کل را به وجود می‌آورد که آن جزء به تنهایی نه فایده و نه ارزشی دارد. و به همین مناسبت چیزی وجود ندارد که کارگر آن را بتواند به خود تخصیص دهد و بگوید :

این تولید من است و این همان است که من برای خود نگاه می‌دارم .



بعدها مارکس جملهٔ اخیر را در کاپیتال ذکر کرده و این فرضیه را تکمیل می‌کند که صنعت نوین و عظیم تولید را اجتماعی و ملی و یا سوسیالیزه کرده است. زیرا در دورهٔ کار دستی و پیشه‌وری هر کارگر می‌توانست بگوید این شیئی را من ساختم و به همین مناسبت مال من است. در صورتی که در صنعت نوین ساده‌ترین کالا از زیر دست هزاران هزار کارگر گذشته و یا همه آنها در تهیهٔ آن شریک بوده‌اند و کسی نمی‌تواند بگوید این را من ساختم مال من است بلکه همه می‌توانند بگویند ما ساختم و مال ماست. مارکس فرضیهٔ اجتماعی شدن کار را دلیل ضرورت ناسیونالیزه شدن تولید خواهد دانست که نطفهٔ آن در افکار هودسکین بخوبی ظاهر است و همچنین توجه به ارزش اضافی گرچه مبهم در جملات بالا به چشم می‌زند.

اگر مارکس فلسفهٔ تاریخ و جریان تاریخ را با تکیه به مسائل اقتصادی حل می‌کند و آن را با تعبیر هگلی بیان می‌نماید؛ هودسکین نیز یک تعبیر و تفسیر اقتصادی از جریان تاریخ می‌کند؛ ولی عوض تکیه به هگل به هیوم متوسل می‌شود که کلیهٔ اقتصاددانان انگلیسی این کار را کرده‌اند.

برای هودسکین مانند هیوم ایده یک کپی از تأثیر است یعنی اساس و پایهٔ ایده‌های اجتماعی ما منشاء خود را در خارج دارند. در واقعیات اقتصاد منشاء که اساس و پایه خود را دارند و از آنجا سرچشمه می‌گیرند و این همان فلسفهٔ تاریخ مارکس است که اساس خود را در اقتصادیات جستجو می‌کند:

تکامل اقتصادی همان طور که مبداءای دارد ؛ منتهایی نیز خواهد داشت . مارکس هم مانند هودسکین به علل واحد و با زبان واحد آن انتهارا برای ما توضیح نداده است :

«زیرا روح انسانی نمی تواند از جریان حوادث خیلی جلو بزند چراکه افکار ما انعکاسی از جریان حوادث اند ؛ به همین مناسبت مشکل است و یا خیالپرستی است که پیش بینی کنیم که آیا دریک رژیم سوسیالیستی دولت تمام اعمال اجتماعی را در خود جذب خواهد کرد یا اینکه بالعکس در آن دوره ما مواجه با معدوم شدن کامل دولت خواهیم شد. »

در هر حال وقتی که مارکس از سقوط آینده سرمایه داری بحث می کند ترجیح می دهد که عبارت پردازی و طرز تفکر هودسکین ها را به کار برد؛ از فرد دیگر مانند هگل تقاضا نخواهد شد که خود را فدا و تحت الشعاع دولت که به فرض تجسم ذات جامعه است بکند. در آن وقت دیگر فرد تجسم موهوم اشکال اقتصاد بورژوازی نخواهد بود، یعنی دیگر تصور نخواهد شد که قسمتی از نتیجه کار هر فرد کارگر محصول طبیعی زمین یا سرمایه است. تمام این افکار از تراوش های فکر هودسکین است . افکار آنارشیستی نئو هگلی بر نئو بوئر هر قدر روی مارکس تأثیر کرده باشد؛ و واقع بینی فویرباخ هر قدر انگلس را تحت تأثیر قرار داده باشد؛ با وجود این نمی توان انکار کرد که اقتصاد دانان آنارشیست انگلستان و مخصوصاً لندن و مال هودسکین و شاگردش تومسون تأثیر بسیاری در مارکسیسم داشته اند.

هودسکین در کتاب نامبرده در بالا نشان می دهد که سرمایه به هر شکلی که خود را معرفی کند ، وجود مستقل ندارد و مطابق جبر اجتماعی

مارکسیستهای پیش از مارکس... ۸۷/۰۰۰

که يك خاصیت قضا و قدری غیر قابل اجتناب دارد ؛ کارگران بالاخره تمام محصول کار خود را به دست خواهند آورد .

از برکت رشد و تکامل تربیت و علم و فن و مهارت صنعتگران، کارگران خودشان بالاخره آهنگران و یامعماران این انقلاب و تحول خواهند شد.

منتشر شده است :

از : جلال آل احمد:

در خدمت و خیانت روشنفکران  
غریبزدگی  
مقاله  
هفت مقاله

از : خلیل ملکی:

فرهنگ اصطلاحات اجتماعی  
و اقتصادی  
قهرمان در تاریخ  
مقاله

از : طاهره صفارزاده:

حرکت و دیروز  
شعر

از : نعمت میرزازاده (آزرم)

سحوری  
شعر

از : احمد آقائی:

مویه زال  
قصه

از : امیرحسین چهل تن:

دخیل بر پنجره فولاد  
قصه

از : علی اصغر حاج سیدجوادی:

بحران ارزشها  
گامی در الفباء  
مقاله  
مقاله

از : منصور اوجی:

مرغ سحر  
شعر

از : جواد طالعی:

باد و ماهورهای خاکستر  
شعر

نشانی پستی : سدره تخت جمشید  
کوچه طباطبائی مقدم - چهارراه  
زرین شماره ۱۵ - تلفن ۷۶۰۲۹۹

قیمت ۷۵ ریال